معتقدات اهل اسلام

(برگزيده از كتاب العشر الأخير)

تهيه و تنظيم

إسحاق بن عبدالله العوضي

**چاپ اول: 1428/1386هـ**

**شناسنامه کتاب**

**ــــــــــــــــــــــــــــــــــــ**

**نام کتاب : معتقدات اهل اسلام.**

**تهية وتنظيم : إسحاق بن عبدالله دبيري العوضي.**

**برگزيده از : كتاب: العشر الأخير.**

**تیراژ : 10000.**

**سال چاپ : 1386هـ .ش برابر با شعبان 1428هـ . ق.**

**نوبت چاپ : اول.**

**آدرس ایمیل : En\_Haghighat@yahoo.com**

**سايتهاي مفيد اسلامي:** [**www.aqeedeh.com**](http://www.aqeedeh.com/)

[**www.ahlesonnat.net**](http://www.ahlesonnat.net/)

[**www.isl.org.uk**](http://www.isl.org.uk/)

[**www.islamtape.com**](http://www.islamtape.com/)

فهرست مطالب

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| م | عنوان | ص |
|  | **سؤالات مهم در زندگى انسان مسلمان** | 4 |
|  | **گفت گويى آرام و دوستانه** | 46 |
|  | **شهادت به لا إله إلاَّ الله** | 87 |
|  | **شهادت به رسالت محمد ص** | 92 |
|  | **نواقض اسلام** | 97 |

## 

## 

**براى ارتباط با ما می‌‌توانيد با آدرس زير تماس بگيريد:**

**السعودية: الرياض ـ الرمز البريدي:** (11757) ص. پ: (150103)

www.aqeedeh.com

es@al-islam.com

# سؤالات مهم در زندگي انسان مسلمان

**1 مسلمانان، عقايد خود را از چه منابعي أخذ مي‌کنند؟** از دو منبع قرآن و احاديث صحيح پيامبر ص که به تعبير قرآن: ﱹﭠﭡﭢﭣﭤﱸ (النجم:4).

«آنچه مى‏گويد چيزى جز وحى كه (از جانب الله) بر او نازل شده نيست». اما لازم به ذکر است استنباط ما از آيات و احاديث، بايد بر طبق فهم و استنباط صحابه و سلف صالح باشد.

**2 مراتب و درجات دين اسلام کدامند؟** مراتب اين دين به ترتيب عبارت است از اسلام، ايمان و احسان.

**3 اسلام چيست و ارکان آن کدامند؟** اسلام يعنى: اينکه به توحيد معتقد باشيم و تسليم خدا شويم، اوامر او را انجام دهيم و از منهيات او اجتناب ورزيم، از شرک نسبت به پروردگار پرهيز نموده و از شرک و مشرکان برائت جوييم. ارکان اسلام: پيامبر ص در اين باره چنين فرموده‌اند: **« بُنِيَ الإسْلامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةُ أَنْ لا إِلَهَ إلاَّ الله وَأَنَّ محمداً رَسُولُ اللهِ، وَإِقَامِ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَحَجِّ الْبَيْتِ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ» متفق عليه.**

اسلام بر پنج اساس بنيان نهاده شده است: گفتن شهادتين، اقامه نماز، پرداخت زکات، اداي حج و گرفتن روزه ماه رمضان.

**4 ايمان چيست و ارکان آن کدامند؟** ايمان عبارت است از قول و فعل قلب و زبان که با عمل جوارح توأم و همراه باشد. مقدار ايمان با انجام طاعات و پرهيزگارى، افزايش يافته و با ارتکاب گناه دچار نوسان شده و کاهش مي‌يابد. پيامبر ص درباره ايمان و انواع آن چنين فرموده‌اند: **« الإيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً، وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِن الإيمَانِ » رواه مسلم.** [درخت] ايمان، شامل هفتاد و چند شاخه است که شرم و حيا، يکي از شاخه‌هاي [منشعب از] آن مي‌باشد.

چه بسا پيش آمده باشد که انسان، بعد از انجام کارهاي نيک و عمل به اوامر خداوند، احساس شور و نشاط مي‌کند، و بعد از ارتکاب گناهان، دچار نوعي رخوت و کسالت در انجام طاعات مي‌گردد، اين حالات تنها به دليل افزايش و کاهش ميزان ايمان در انسان مي‌باشد. خداوند براي حفظ و افزايش ميزان ايمان چنين فرموده‌اند: ﱹﮩﮪﮫﮬﮭﮮﮯﮰ ﮱﯓﯔﯕﯖﱸ . (هود:114).

«در دو طرف روز، و اوايل شب، نماز را برپا دار; چرا كه حسنات، سيئات (و آثار آنها را) از بين مى‏برند». ارکان ايمان: پيامبر اسلام ص در اين مورد چنين فرموده‌اند: **« أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ، وَمَلائِكَتِهِ، وَكِتَابِهِ، وَلِقَائِهِ، وَرُسُلِهِ، وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ كُلِّهِ » متفق عليه.** ايمان عبارت است ايمان داشتن به وحدانيت الله، و بر وجود فرشتگان، و به ديدار با الله در روز قيامت، و به حقانيت پيامبران، و حقانيت معاد (زنده شدن پس از مرگ)، و ايمان داشتن به تمامى قضا و قدر.

**5 معناي ( لا إله إلاَّ اللّه ) چيست؟** مفهوم آن اينست که عبوديت و اطاعت را از غير خدا سلب و آنرا تنها براي خداوند اختصاص دهيم.

**6 چه گروهي در روز قيامت نجات يافته و رستگارند؟** پيامبر اسلام ص در اين رابطه فرموده‌اند: **« وَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلا مِلَّةً وَاحِدَةً. قَالُوا: وَمَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟. قَالَ: مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي » أحمد والترمذي.** امت من به هفتاد و سه گروه و فرقه تقسيم مي‌شوند و تنها يک گروه از آنان رستگار مي‌گردند و بقيه در آتش دوزخ گرفتار مي‌آيند. ياران از ايشان پرسيدند: يا رسول اللّه! آن گروه چه كسانى هستند؟ ايشان فرمودند: گروهي که از سنت و روش من، و يارانم تبعيت نمايد. بنابر اين حديث، مذهب بر حق، مذهبي است که از سنت پيامبر و سيرت ياران آن حضرت پيروي نمايد، و از بدعت در دين پرهيز کند.

**7 آيا خداوند با ما و همراه ماست؟** بله، خداوند از طريق علم خود نسبت به ما و حفاظتش بر ما و احاطه‌اش بر کائنات، همراه ماست، ولي بايد دانست ذات او با وجود مخلوقاتش آميخته نمي‌باشد، هيچ کدام از آفريده‌هايش نمي‌توانند بر او احاطه يافته و ذات او را درک کنند. در واقع او در عين حال که نزديک است، در مرتبه‌اي والا قرار دارد و با وجوديکه از ما و توان فهم ما بدور است به ما بسيار نزديک است.

**8 آيا خداوند را مي‌توان با چشم ديد؟** مسلمانان اهل قبله بر اين مسأله متفق القول هستند که ذات خداوند را نمي‌توان در دنيا مشاهده کرد اما با استناد بـه آيــه ذيل مؤمنان، در روز قيامت در صحرای محشر و در بهشت، خداوند را خواهند ديد. خداوند مي‌فرمايد: ﱹﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﱸ. (القيامه:22-23). «در آن روز صورتهاي(اهل سعادت) شاداب و مسرور است و (با شادابي) به پروردگارش مي‌نگرد».

9 شناخت نامها و صفات خداوند چه فايده‌اي دارد؟ بی‌ترديد اولين امري كه خداوند آن را بر بندگانش واجب كرده است، شناخت اوست، چنانچه مردم خدا را بشناسند او را به طور شايسته عبادت می‌كنند خداوند می‌فرمايد: ﱹ ﰊﰋﰌﰍﰎﰏﱸ. (محمد:19). «پس بدان كه معبودى بحق جز «الله‏» نيست». پس يادكردن رحمت و بخشش گسترده خداوند باعث ايجاد اميد، ذكر شدت انتقام او موجب ترس، و ياد كردن نعمت بخشيدن او به تنهايي سبب شكرگزاري می‌شود. منظور از عبادت كردن به وسيله نامها و صفات پروردگار، اطلاع پيدا كردن نسبت به آنها و دانستن معاني آنها به طور كامل، خواندن خداوند بوسيله اين نامها. تعدادي از نامها و صفات خداوند آنهايي هستند كه بندگان بدانها وصف می‌شوند مانند علم، رحمت و عدل. گروهي ديگر از نامها و صفات پروردگار آنهايي هستند كه مخصوص خداوند است، مانند: الوهيت، جبروت و تكبر. همچنين بندگان نيز صفاتي دارند كه به وسيله آنها ستوده می‌شوند و بدانها دستور داده می‌شوند، اما توصيف خداوند به وسيله آن صفات ممنوع می‌باشد. مانند بندگي، نيازمندي، فقر، ذلت، طلب كردن و... پس دوست داشتنى‌ترين مردم نزد پروردگار آن كسي است كه صفاتي داشته باشد كه خداوند آنها را دوست دارد، و منفورترين فرد نزد پروردگار كسي است كه داراي صفاتي باشد كه خداوند از آنها بيزار و متنفر است. خداوند متعال می‌فرمايد: ﱹﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﱸ. (الأعراف:180).

«و براى خدا، نامهاى نيك است; خدا را به آن (نامها) بخوانيد».

همچنين از پيامبر ص روايت شده است كه فرمود: **« إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً غَيْرَ وَاحِدٍ مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ » متفق عليه.** «بی‌ترديد خداوند بلندمرتبه (99) نام دارد كسي كه آنها را بر زبان جاري كند، و به آنها عمل كند وارد بهشت می‌شود». متفق عليه. كسي كه به پيروي از قرآن و سنت صحيح بپردازد می‌تواند آنها را شمارش نمايد و بر زبانها جاري كند، اين نامها عبارتند از: **« اللَّهُ، الرَّحْمَنُ، الرَّحِيمُ، الْمَلِكُ، الْقُدُّوسُ، السَّلامُ، الْمُؤْمِنُ، الْمُهَيْمِنُ، الْعَزِيزُ، الْجَبَّارُ، الْمُتَكَبِّرُ، الْخَالِقُ، الْبَارِئُ، الْمُصَوِّرُ، الأَوَّلُ، الآخِرُ، الظَّاهِرُ، الْبَاطِنُ، السَّمِيعُ، الْبَصِيرُ، الْمَوْلَى، النَّصِيْرُ، العَفُوُ، القَدِيْرُ، اللَطِيْفُ، الْخَبيْرُ، الوِتْرُ، الْجَمِيْلُ، الْحَيِيُّ، السِّتِّيْرُ، الكَبيرُ، الْمُتَعَالُ، الوَاحِدُ، القَهَّارُ، الْحَقُّ، الْمُبيْنُ، القَويُّ، الْمَتِيْنُ، الْحَيُّ، القَيُّوْمُ، الْعَلِيُّ، الْعَظِيمُ، الشَّكُورُ، الْحَلِيمُ، الْوَاسِعُ، الْعَلِيمُ، التَّوَّابُ، الْحَكِيْمُ، الْغَنِيُّ، الْكَرِيمُ، الأَحَدُ، الصَّمَدُ، القَرِيْبُ، الْمُجِيْبُ، الغَفُوْرُ، الْوَدُودُ، الْوَلِيُّ، الْحَمِيدُ، الْحَفِيظُ، الْمَجِيدُ، الْفَتَّاحُ، الشَّهِيدُ، الْمُقَدِّمُ، الْمُؤَخِّرُ، الْمَلِيْكُ، الْمُقْتَدِرُ، الْمُسَعِّرُ، القَابضُ، الْبَاسِطُ، الرَّازِقُ، القَاهِرُ، الدَّيْانُ، الشَّاكِرُ، الْمَنَّانُ، الْقَادِرُ، الْخَلاقُ، الْمَالِكُ، الرَّزَّاقُ، الْوَكِيلُ، الرَّقِيبُ، الْمُحْسِنُ، الْحَسِيبُ، الشَّافِي، الرَّفِيْقُ، الْمُعْطِي، الْمُقِيْتُ، السَّيِّدُ، الطَّيِّبُ، الْحَكَمُ، الأَكْرَمُ، البَرُّ، الْغَفَّارُ، الرَّءُوفُ، الْوَهَّابُ،الْجَوَادُ، السُّبُّوْحُ، الوَارِثُ، الرَّبُّ، الأَعْلَى، الإِلَهُ».**

او الله است جز او خدايي نيست، بسيار بخشنده، مهربان، حاكم، پاك و منزه، بی‌عيب و نقص، امان دهنده، محافظ و مراقب همه چيز، شكوهمند، قدرتمندي شكست‌ناپذير كه با ارادهء نافذ خود هر امري را اصلاح مي‌كند، والامقام و شايسته عظمت، آفريننده، به وجود آورنده جهان از نيستي، صورتگر، پيشين و بی‌آغاز، پسين و بی‌انتها، پيدا و نمودار، ناپيدا و نهان، بسيار شنوا و بينا، سرور، ياري دهنده و مددكار، بسيار آمرزنده، بسيار توانا، با لطف، دقيق و آگاه، يگانه، زيبا، زنده‌كننده، پوشاننده(گناهان، بزرگ، بلندمرتبه، يكتا، غالب، حقيقت، بيان كننده، قوي، محكم و صاحب قدرت، زنده، برپادارنده، والامرتبه، با عظمت ، بسيار سپاسگزار، بردبار، گشايش دهنده، بسيار دانا، توبه پذيرنده، باحكمت، بی‌نياز، بخشنده، يكتا، جاودان، نزديك، پاسخ دهنده، بسيار آمرزنده، بسيار دوستدار، سرپرست، ستوده، حافظ و نگهبان، ستايش شده، داور، گواه، به جلو اندازنده، به تاخير اندازنده، پادشاه بزرگ، با اقتدار، گسترده‌كننده رزق و روزى، و قيمت‌كننده، گيرنده و كم‌كننده، دهنده و گستراننده، روزي دهنده، خشم‌گيرنده، دين دار، شكرگزار، نعمت دهنده، توانا، بسيار آفريننده، صاحب، بسيار روزی‌دهنده، حامي و سرپرست، آگاه، نيكي كننده، حسابگر، شفادهنده، رفيق و دوست، دهنده، دانا و توانا، سرور، پاك از هر نقص، داور، گرامی‌‌ترين، نيكي كننده، بسيار آمرزنده، بسيار مهربان، بسيار بخشنده، داراي جود و كرم، پاك و منزه، وارث، پروردگار، برترين و مورد پرستش.

منظور از احصاها در حديث عبارت از عمل كردن به آن است، وقتي كه نام (حكيم) را ذكر كرده است اين بدان معني است كه فرد بايد همه امورش را تسليم فرمان خداوند كند، زيرا همه براساس حكمت اوست. زماني كه نام قدّوس را ذكر می‌كند، پاك و منزه بودن خداوند را از همه نقص‌ها و عيبها را به خاطر می‌آورد. همچنين از نشانه‌هاي عمل به نامها، بزرگداشت و تعظيم آنها و خواندن خداوند به وسيلة آنهاست.

**10 تفاوت اسماء و صفات خداوند در چيست؟** اسماء خداوند و صفات او در دو چيز با هم مشترک هستند؛ يکي در جائز بودن استعاذه به آنها و ديگري جواز سوگند خوردن بدانها. اما از چند جهت داراي تفاوتهايي هستند: اول اينکه اظهار عبوديت نسبت به اسماء جائز است مثل عبدالکريم، همچنين مخاطب قراردادن اسماء او درست مي‌باشد مثل گفتن يا کريم، در حاليکه اين دو امر درباره صفات صدق نمي‌کند و نمي‌توان مثلاً گفت: يا کرم اللّه يا نام کسي را عبدالکرم گذاشت. دوم: صفات از اسماء مشتق مي‌شوند، به عنوان مثال صفت (رحمت) از اسم (رحمان) اشتقاق يافته است، اما عکس اين امر جائز نمي‌باشد، مثلاً از صفات (استواء) نمي‌توان اسم (مستوي) را مشتق نمود. تفاوت سوم آندو اينست که اسماء از افعال او گرفته نمي‌شود. به عنوان مثال از فعل (غضب) نمي‌توان اسم (غاضب) را مشتق نموده و آنرا براي خدا وضع کرد، حال آنکه صفات از افعال خداوند اخذ مي‌شود که در اين صورت مثلاً مي‌توان صفت (غضب) را براي خدا اثبات کرد زيرا (غضب) از افعال اوست.

**11 مفهوم ايمان به فرشتگان چيست؟** عبارت است از ايمان به وجود آنان و اينکه فرشتگان نوعي خاص از آفريـده‌هاي خداوند هستند. قرآن در مـورد آنان چنين مي‌فرمايـد: ﱹﭩﭪ ﭫ ﭬﭭﭮﭯﭰﭱﱸ. (الأنبياء:27). «(فرشتگان) بندگان شايسته اويند هرگز در سخن بر او پيشى نمى‏گيرند; و (پيوسته) به فرمان او عمل مى‏كنند».

ايمان به فرشتگان، مستلزم ايمان آوردن به چهار چيز است که عبارتند از: **الف:** ايمان به وجود آنان. **ب:** ايمان به وجود فرشتگاني که از طريق قرآن و حديث، اسم آنان را مي‌دانيم، مانند جبرئيل. **ج:** ايمان به خصوصياتي که از طريق قرآن و حديث، در مورد آنان، به ما رسيده است، مثل عظمت و بزرگي ذات آنان. **د:** ايمان به وظائف و کارهايي که هر کدام از فرشتگان مکلّف به انجام آن هستند، مانند ملک الموت.

**12 قرآن چيست؟** قرآن، سخن خداوند است که از جانب او نازل شده و به سوي او نيز باز مي‌گردد، کتابي که خداوند، خود، به حروف و اصوات آن تکلّم نموده و جبرئيل آنرا به محمد رسول اللّه ابلاغ کرده است. ديگر کتبي که خداوند آنها را بر پيامبران خود نازل فرموده نيز به همين نحو کلام الله بوده است.

**13 آيا با رجوع به قرآن، از مراجعه به سنت پيامبر بي‌نياز مي‌شويم؟** خير؛ زيرا سنت، مفسر قرآن است و جزئيات دين چون نماز را فقط با سنت مي‌توان شناخت. در همين رابطه پيامبر ص چنين فرموده‌اند: **« أَلا إِنِّي أُوتِيتُ الْكِتَابَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ، أَلا يُوشِكُ رَجُلٌ شَبْعَان عَلَى أَرِيكَتِهِ يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْقُرْآنِ، فَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَلالٍ فَأَحِلُّوهُ، وَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَرَامٍ فَحَرِّمُوهُ» أحمد وأبو داود.** بدانيد که دو چيز به من عطا شده است: قرآن و چيزي همانند آن که همراه آنست [سنت من]. مي‌بينم روزگاري فرا مي‌رسد که در آن مردي سير، بر تختش تکيه زده [آزمند و جاه طلب] و به مردم مي‌گويد: تنها حلال قرآن را حلال بشمريد و تنها از حرام آن بپرهيزيد.

**14 مفهوم ايمان به پيامبران چيست؟** مفهوم آن اينست که باور داشته باشيم خداوند در هر امتي پيامبري از خود آن امت برانگيخته تا ايشان آن قوم را فقط به پرستش و عبادت خداوند و انکار عبادت براى غير خدا دعوت کند. بايد ايمان داشته باشيم که همه پيامبران راستگويند و مورد تأييد خداوند، بر راه راست هستند و پرهيزکار، بزرگوارند و نيکوکار، هدايت شده‌اند و هدايت‌گر. مي‌بايست بر اين اعتقاد داشته باشيم که آنان رسالت خود را تمام و کمال به قوم خود ابلاغ کرده‌اند و در مأموريت خود كوتاهى ننموده‌اند. ايمان به آن مستلزم اينست که يقين داشته باشيم آنان برترين و شريف‌ترين انسانها و از بدو تولد تا زمان وفات از شرک ورزيدن به خداوند، پاک و منزّه بوده‌اند.

**15 مفهوم ايمان به روز قيامت چيست؟** ايمان داشتن به اينکه روز قيامت به طور قطع فرا مي‌رسد. در پرتو ايمان به روز قيامت، ايمان به مرگ، وجود عذاب و پاداش در برزخ، نفخه صور، حضور انسانها در روز قيامت در برابر پروردگارشان، دفتر اعمال، ميزان و ترازوي اعمال، صراط، حوض، شفاعت و سپس يا به سوي بهشت و یا به سوی دوزخ حاصل مي‌شود.

**16 انواع شفاعت در روز قيامت کدامند؟** **اول:** شفاعت عُظمي که خاصّ پيامبر اسلام ص است و موقع آن هنگاميست که مردم در روز قيامت، بعد از پنجاه هزار سال، منتظر صدور حکم الهي درباره سرنوشتشان مي‌باشند. در اين وقت است که پيامبر اسلام ص از خداوند براي امت خود، طلب شفاعت مي‌نمايد. اين، همان (مقام محمود)يست که خداوند بشارت آنرا به پيامبر ص داده است. **دوم:** شفاعتي است که با آن از خداوند خواسته مي‌شود تا درهاي بهشت به روي مؤمنان گشوده شود. اولين کسي که شفاعت اين کار را مي‌کند پيامبر اسلام ص است و امت او، اولين امتي هستند که به بهشت وارد مي‌شوند. **سوم:** شفاعت يکتاپرستاني که محکوم به چشيدن عذاب دوزخ هستند، آنان شفاعت مي‌شوند تا بلکه دچار آن عذاب هولناک نگردند. **چهارم:** شفاعت يکتاپرستان سرکش و گناهکاري که به عذاب جهنم دچار شده‌اند و در آتش آن گرفتار آمده‌اند، آنان نيز شفاعت مي‌شوند تا از عذاب دوزخ به در آيند. **پنجم:** شفاعت براي ارتقاي مرتبه و جايگاه اهل بهشت. **ششم:** شفاعت مؤمناني است که از خداوند خواسته مي‌شوند تا بدون حساب و کتاب وارد بهشت شوند. از همين رو، خداوند افراد بيشماري را که تنها خود، شمار آنان را مي‌داند، از آتش دوزخ رهانيده و وارد بهشت مي‌کند. **هفتم:** شفاعتي است که از خداوند خواسته مي‌شود تا در مجازات و عذاب دوزخيان، تخفيف قائل شود. اين شفاعت هم همانند شفاعت نوع اول خاصّ پيامبر اسلام ص است که ايشان آنرا براي کاهش عذاب عمويشان، ابوطالب، از خداوند خواستار شدند. در ساير انواع شفاعتها، ديگر پيامبران، اوليا، فرشتگان و شهدا نيز، داري حقّ شفاعت هستند اما حق تقدّم به پيامبر اسلام ص تعلق دارد.

**17 آيا کمک خواستن و استعانت، و طلب شفاعت از زندگان جائز است؟** بله، جائز است و خداوند مردم را به کمک کردن به یكديگر تشويق نموده و فرموده است: ﱹﯭﯮﯯﯰﯱﱸ (المائده:2). **«**و (همواره) در راه نيكى و پرهيزگارى با هم تعاون كنيد**»**. پيامبر ص هم‌چنين فرموده‌اند: **«وَاللهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ » مسلم.** تا زمانيکه بنده‌اي به بنده ديگري کمک کند، خداوند نيز او را ياري مي‌دهد. كمك كردن به يكديگر فضايل بسيارى دارد، رسول الله ص مي‌فرمايد: **« اشفعوا تُؤجَروا » بخارى.** درباره يكديگر شفاعت و كمك كنيد تا پاداش نيك ببريد. و اين مسأله در صورت فراهم آمدن چهار شرط جائز است: **الف:** مورد درخواست، در توان فرد شفيع باشد. **ب:** در مورد امور دنيوي، شفاعت خواسته شود. **ج:** فرد شفيع حاضر باشد. **د:** عبارات طلب شفاعت چند پهلو و مبهم نبوده و کاملاً واضح باشد. شفاعتي که اين چهار شرط را داراست، از اجر و پاداش عظيمي برخوردار است.

**18 انواع توسل کدامند؟** توسل دو نوع است، نوع اول جائز است و عبارت است از : - **الف:** توسل به اسماء و صفات خداوند – **ب:** با انجام کارهاي نيکي چون محبت پيامبر ص و تبعيت از سنت او به درگاه خداوند اظهار اطاعت و خشوع نمود. **ج:** انسان از برادر مسلمان که زنده و حاضر مي‌باشد بخواهد او برايش به درگاه خداوند دعا کند. نوع دوم توسل که باطل و حرام است عبارت است از  **الف:** جاه و منزل پيامبران يا اوليا را به عنوان واسطه استجابت دعا قرار داده، مثل اينکه بگويد: خداوندا! به خاطر جاه و منزلت پيامبرت يا حسين، از تو مي‌خواهم که... هر چند جاه و منزلت پيامبر و صالحان، نزد خداوند داراي ارزش بسيار است اما ياران آن حضرت که نسبت به ديگر مردمان بيشتر جوياي خير و نيکي بودند، آن هنگام که دچار خشکسالي شدند، با وجوديکه قبر پيامبر ص در کنارشان بود، به جاه و منزلت او متوسل نشدند بلکه متوسل به دعاي عباس س ، عموي پيامبر ص، گرديدند. **ب:** اينکه فرد هنگام دعا، خداوند را به پيامبران و اولياء سوگند دهد ، مثلاً بگويد: خدايا به خاطر پيامبرت يا به خاطر حقانيت او فلان چيز را به من عطا فرما. اين نوع توسل حرام است زيرا سوگند خوردن مخلوق به مخلوق ممنوع مي‌باشد.

**19 حکم دعا و درخواست از مردگان يا زندگان غائب چيست؟** اين کار، شرک است؛ زيرا تنها خداوند قادر بر اجابت درخواست و دعاي ما مي‌باشد. در قرآن نيز چنين آمده است: ﱹﮆ ﮇﮈﮉﮊﮋﮌﮍﮎﮏﮐﮑﮒﮓﮔﮕﮖﮗﮘﮙﮚ ﮛﮜﮝﱸ(فاطر:13-14). «و كسانى را كه جز او مى‏خوانيد (و مى‏پرستيد) حتى به اندازه پوست نازك هسته خرما مالك نيستند. اگر آنها را بخوانيد صداى شما را نمى‏شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمى‏گويند; و روز قيامت، شرك (و پرستش) شما را منكر مى‏شوند**»**.

همچنين پيامبر ص فرموده‌اند: **« مَنْ مَاتَ وَهْوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ نِدًّا دَخَلَ النَّارَ » البخاري.** هر کس بميرد و از غير خداوند درخواست اجابت دعا كند، به آتش دوزخ دچار مي‌شود. آيا به اين انديشيده‌ايد که مردگان چگونه مي‌توانند دعايي را اجابت کنند حال آنکه آنان، خود به دعاي زندگان محتاجند. او با مرگش ديگر نمي‌تواند کار نيکي انجام دهد و اين دعا وکارهاي نيک زندگان است که مي‌تواند بر اجر و پاداش او بيافزايد. تکليف انسان زنده‌اي که از فرد درخواست‌کننده، غائب است، نيز مشخص است، او که غائب است و دور از دسترس، چگونه مي‌تواند دعايي را اجابت نمايد؟

**20 آيا بهشت و دوزخ وجود دارند؟** خداوند آندو را قبل از آفرينش انسانها پديد آورده و هرگز از بين نمي‌روند. خداوند بر اساس فضل و کرم خود، مردماني را به بهشت مي‌فرستد و دوزخ را بر اساس عدل خويش، نصيب دوزخيان مي‌کند.

**21 مفهوم ايمان به قضا و قدر چيست؟** اعتقاد راسخ به اينکه تمام خير و شري که نصيب انسان مي‌شود، بر اساس قضا و قدر و خواست و حکمت خداوند مي‌باشد. پيامبر اکرم در اين رابطه چنين فرموده‌اند: **« لَوْ أَنَّ اللهَ عَذَّبَ أَهْلَ سَمَاوَاتِهِ وَأَهْلَ أَرْضِهِ عَذَّبَهُمْ وَهُوَ غَيْرُ ظَالِمٍ لَهُمْ، وَلَوْ رَحِمَهُمْ كَانَتْ رَحْمَتُهُ خَيْرًا لَهُمْ مِنْ أَعْمَالِهِمْ، وَلَوْ أَنْفَقْتَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا قَبِلَهُ اللهُ مِنْكَ حَتَّى تُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ وَتَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ، وَأَنَّ مَا أَخْطَأَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَكَ، وَلَوْ مُتَّ عَلَى غَيْرِ هَذَا لَدَخَلْتَ النَّارَ ». أحمد وأبو داود.** اگر خداوند اهل آسمانها و زمين را عذاب دهد، در اين حال عذاب دادن آنها در حق خدا، ظلم بر آنان بشمار نمي‌آيد، و اگر بر آنان رحم نمايد، رحم و لطف او بر ايشان از تمامي کارهاي نيک بهتر و برتر است. بدان اگر به اندازه کوه اُحد، طلا انفاق نمايي، تا زماني که به قضا و قدر الهي ايمان نداشته باشي، خداوند آنرا از تو نمي‌پذيرد. هر آنچه به فرمان الهي به تو مي‌رسد، از روي خطا و حادثه نبوده، و هر آنچه نصيب تو نمي‌شود، بر اساس تقدير خداوند و خواست او به تو نرسيده است و اگر بدون اعتقاد به قضا و قدر از دنيا بروي، در آتش دوزخ خواهي افتاد.

ايمان به قضا و قدر، خود، مستلزم ايمان داشتن به چهار چيز است: **1)** ايمان به اين اصل که خداوند کليات و جزئيات همه چيز را مي‌داند. **2)** هر آنچه پيش مي‌آيد، در ازل در لوح محفوظ نگاشته و ثبت شده است. پيامبر ص در اين زمينه فرموده‌اند: **« كَتَبَ اللهُ مَقَادِيرَ الْخَلائِقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالأرْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ » مسلم.** خداوند، پنجاه هزار سال قبل از آفرينش آسمانها و زمين قضا و قدر مخلوقاتش را تعيين و ثبت کرده است. **3)** هيچ چيزي نمي‌تواند خواست و مشيت خداوند را تغيير دهد، و هيچ نيرويي را توان مقابله با قدرت او نيست؛ هر آنچه خواهد، انجام مي‌دهد، و هر آنچه را نخواهد صورت نمي‌پذيرد. **4)** ايمان به اينکه خداوند همه چيز را خلق نموده و هر آنچه غير اوست، آفريده آن ذات بزرگ است.

**22 آيا ما در امور دين و دنيايمان، صاحب اختيار و آزاد هستيم يا اسير ودر بند جبر؟** انسان در زندگيش صاحب اراده و اختيار مي‌باشد، اما اين اراده و ميل از چارچوب خواست و اراده خداوند خارج نيست، خداوند در اين رابطه مي‌فرمايد: ﱹﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾﱸ(التكوير:29). «و شما اراده نمي‌كنيد مگر اين كه خداوند ـ پروردگار جهانيان ـ اراده كند و بخواهد».

همچنين پيامبر اسلام ص چنين فرموده‌اند: **« اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ » متفق عليه**. به امور دنيا و آخرتتان بپردازيد، اما بدانيد هر آنچه براي شما مقدر باشد، نصيبتان مي‌گردد. خداوند به ما عقل، گوش و چشم عطا فرموده تا خوب و بد را از هم تمييز دهيم. آيا انسان عاقلي وجود دارد که دست به سرقت بزند و بعد به عنوان عذر و بهانه، اين کار ناپسند خود را تقدير الهي بداند؟! بدون ترديد مردم اين عذر و بهانه را نپذيرفته و او را مجازات مي‌کنند و در جواب او، خواهند گفت اين مجازات را نيز خداوند براي تو مقدر فرموده است. بنابراين قضا و قدر را نمي‌توان عذر و بهانه کارهاي خود قرار داد و در اينصورت مرتکب دروغ شده‌ايم. قرآن در همين رابطه مي‌فرمايد: ﱹﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﱸ (الأنعام:148).

«بزودى مشركان (براى تبرئه خويش) مى‏گويند: «اگر خدا مى‏خواست، نه ما مشرك مى‏شديم و نه پدران ما; و نه چيزى را تحريم مى‏كرديم!» كسانى كه پيش از آنها بودند نيز، همين گونه دروغ مى‏گفتند**»**.

**23 احسان چيست؟** پيامبر اسلام ص در جواب اين سؤال چنين فرموده‌اند: **«أَنْ تَخْشَى اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنَّكَ إِنْ لا تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» متفق عليه، واللفظ لمسلم،** احسان اينست که چنان از خداوند بترسي گويا که او را مي‌بيني، و اگر چنين احساسي نداري، چنان باور داشته باشي که خداوند تو را مي‌بيند و ناظر و مراقب توست. احسان بالاترين مراتب سه‌گانه دين است که هر مسلماني مي‌تواند به آن برسد.

**24 شروط قبول کارهاي نيک چيست؟** **الف:** ايمان به خدا و اعتقاد به توحيد؛ زيرا کار نيک فرد مشرک پذيرفته نمي‌شود. **ب:** داشتن اخلاص در انجام آن کار، به نحوي که تنها رضاي خدا مدّنظر باشد. **ج:** در انجام آن کارها از سنت پيامبر اکرم ص تبعيت شود؛ زيرا تنها بر اساس دستورات شرع مي‌بايست خداوند را عبادت نمود. رعايت نکردن هر کدام از اين شروط، کارهاي نيک ما را باطل مي‌كند. خداوند دربارة اعمال نيک کفار ومشرکان چنين فرموده است : ﱹﭲﭳﭴﭵﭶﭷﭸﭹﭺﱸ.(الفرقان:23). «و ما به سراغ اعمالى كه (به ظاهر نيک بوده و در دنيا) انجام داده‏اند مى‏رويم، و همه را همچون ذرات غبار پراكنده در هوا قرار مى‏دهيم و ايشان را از اجر و پاداش آن محروم مي‌کنيم**»**. چرا که نداشت ايمان، موجب محو و نابودي احسان، و بي‌اعتبار شدن اعمال خوب انسان مي‌گردد.

**25 در صورت بروز اختلاف بين مسلمان، آنان بايد به چه منبعي رجوع کنند؟** در صورت بروز هر نوع اختلافي بايد به حکم و دستور شرع مراجعه کرد که اين حکم و دستور، از دو منبع قرآن و حديث استنباط مي‌شود. قرآن در اين رابطه مي‌فرمايد: ﱹ ﰀﰁﰂﰃﰄ ﰅ ﰆ ﰇﱸ (النساء:59). «و اگر در چيزي اختلاف داشتيد (و در امري از امور کشمکش پيدا کرديد) آن را به خدا (با عرضة به قرآن)، و پيغمبر او (با رجوع به سنت نبوي) برگردانيد**»**. پيامبر اسلام ص هم در رابطه با قرآن و حديث و اهميت آندو مي‌فرمايند: **«تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ، وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ » أحمد.** در ميان شما دو چيز را به يادگار گذاشتم، تا زمانيکه به آندو متمسّک شده و عمل کنيد، از گمراهي و ضلالت به دور خواهيد بود، آن دو كتاب خدا (قرآن) و سنت رسول الله ص مي‌باشد.

**26 اقسام توحيد کدامند؟ الف: توحيد در ربوبيت** و آن اينست که کارهايي چون آفرينش، روزي رساندن و... را تنها در توان و قدرت خداوند بدانيم. لازم به ذکر است قبل از بعثت پيامبر اسلام ص کفار و مشرکان به اين نوع توحيد اعتقاد داشتند. **ب: توحيد در الوهيت** و عبارت است از اينکه کارهايي چون نماز، نذر و... را که بندگان براي تقرب به درگاه الهي انجام مي‌دهند، تنها براي خداوند انجام داد. پيامبران و کتابهاي آنان به خاطر اثبات همين نوع توحيد در ميان انسانها فرستاده شدند. **ج: توحيد در اسماء و صفات خداوند** و آن عبارت است از اينکه تنها اسمهاي حُسني و صفات عليايي که خداوند و پيامبرش ص آنرا بيان و اعلان نموده‌اند، براي خداوند ذکر کنيم و از هر نوع تحريف (تغيير در معنا و مفهوم)، تکييف (پرداختن به بيان کيفيت و مقدار)، تعطيل (نفى كردن اسماء و صفات خدا بدون هيچ مفهوم و معنى) و تمثيل (معتقد بودن شبيه و مانند در اسماء و صفات خدا به اسماء و صفات مخلوقين) براي آنها پرهيز نمود.

**27 وليّ کيست؟** او، مؤمنيست نيکوکار و پرهيزکار، کما اينکه قرآن مي‌فرمايد: ﱹﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﱸ(يونس:62-63). «آگاه باشيد (دوستان و) اولياى خدا، نه ترسى(از خواري در دنيا و عذاب در آخرت) دارند، و نه (بر از دست رفتن دنيا) غمگين مى‏شوند! همانها كه ايمان آوردند، و (از مخالفت فرمان خدا) پرهيز مى‏كردند (چرا که در پيشگاه خدا چيزي براى آنان مهيا است که بسي والاتر و بهتر از کالاهاي دنيا است)». همچنين پيامبر اسلام در مورد ولى فرموده‌اند: **« إِنَّمَا وَلِيِّيَ اللهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ » متفق عليه.** ولي و دوست من فقط خدا و مؤمنان پاک و نيکوکار هستند.

**28 چه وظيفه‌اي نسبت به صحابه بر دوش ماست؟** آنان را بايد دوست بداريم، برايشان دعا کنيم، قلب و زبان خود را از هر نوع اهانت به آنان پاک نگه داريم، به بيان و بازگوکردن فضائل و خوبيهاي آنان بپردازيم، از اشتباهات آنان صرف‌نظر کرده و از غوطه‌ورشدن در علل اختلافاتشان بپرهيزيم؛ زيرا که آنان معصوم از گناه و اشتباه نبوده‌اند اما بايد دانست آنان به درجه اجتهاد رسيده بودند و مجتهد اگر اجتهادش، درست باشد به اجري مضاعف و دوچندان مي‌رسد و در غير آن صورت، تنها پاداش اجتهادش را دريافت مي‌کند. اشتباهات آنان در برابر آن همه فضائل و تلاشهاي فراوانشان براي اسلام ، مانند قطره‌اي نجاست است در دريايي عظيم و ژرف، آيا اين قطره مي‌تواند آن دريا را آلوده کند؟! پيامبر ص در مورد شأن صحابه خود چنين مي‌فرمايد: **« لا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالذِي نَفْسِيْ بيَدِه لَوْ أن أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أحُدٍ ذَهَبَاً مَا أَدْرَكَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلا نَصِيْفَهُ‏‏ » متفق عليه.** اصحاب مرا دشنام ندهيد، سوگند به خداوندى كه جان من در دست اوست اگر يكى از شما به اندازة كوه اُحد، طلا انفاق كند، با يك، يا نصف مدّى كه اصحاب من انفاق مي‌كنند برابرى نمي‌كند. (مدّ پيمانه‌اى است كه برخى آنرا به اندازة پُرى دو كفِ دست دانسته‌اند).

**29 آيا مي‌توان در مدح شأن و منزلت پيامبر** ص **مبالغه کرد؟** بدون شک پيامبر ص اشرف مخلوقات و بهترين آنان است، اما نبايد مانند مسيحيان که در مورد عيسي بن مريم ؛ راه مبالغه را پيموده‌اند، ما نيز در مدح پيامبر اسلام ص زياده‌روى و غلو كنيم. خود رسول ص نيز ما را از اين کار منع فرموده و فرموده‌اند: **« لا تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ » البخاري.** مرا آنطور که مسيحيان، پسر مريم را مدح کرده‌اند، ستايش نکنيد. من فقط بنده اويم، پس [در حق من] فقط بگوييد: محمد بنده خدا و پيامبر اوست.

**30 انواع ترس کدامند؟** **الف:** ترس از خداوند عظيم الشأن، و ترس از او يك نوع عبادت بشمار مى‌رود که رکن دوم ايمان است، چون ایمان دو ركن دارد: **1)** كمال دوستي و محبت. **2)** كمال ترس و خوف. **ب:** خوف السِرّ که عبارت است از ترس نسبت به غير خدا، مثل ترس مشرکان از الهه‌هايش که مبادا آنان را دچار بلا و مصيبتي کنند. اين، همان شرک اکبر است. **ج:** ترک فرائض و واجبات به خاطر ترس از مردم. اين نوع ترس هم حرام است. **د:** ترس طبيعي مثل ترس از درندگان. اين نوع ترس، جائز است.

**31 انواع توکل کدام است؟** **الف:** توکل بر خدا در تمامي امور و کارها براي به دست آوردن خير و برکت و دفع ضرر و زيان. اين نوع توکل، واجب است. **ب:** توکل بر مخلوقات در اموري که در توان او نيست مثل توکل بر مردگان. اين نوع توکل، شرک اکبر است. **ج:** واگذارکردن امور و کارهايي که در توان انسانهاست به آنان. مثل دادن وکالت از طرف يک نفر به فردي ديگر براي خريد يا فروش اشياء و کالا. اين نوع توکل، جائز است.

**32 انواع محبت و دوستي کدام است؟** **الف:** محبت به خدا که اساس ايمان است. **ب:** دوست داشتن در راه خدا، مانند برادري با مؤمنان و دوست داشتن همه آنان، اما محبّت نسبت به تک تک آنان، بر اساس ميزان ايمان و تقربشان به خداوند و اطاعت او، متفاوت است. **ج:** در کنار محبت به خدا، محبت به غير او نيز در دل جاي گيرد، اين همان شريک قراردادن غير خدا در محبتى است که داشتن آن نسبت به پروردگار، بر ما واجب است، مانند محبت مشرکان به الهه‌هايشان. اين محبت، خود، اساس شرک است. **د:** محبت طبيعي که آنرا انواع مختلفي دارد مانند دوست داشتن از روي احترام، مثل محبت نسب به پدر و مادر. محبت از روي دلسوزي و ترحّم، مثل دوست داشتن فرزند، دوست داشتن به خاطر وجود شباهتهايي متعدد، مثل دوست داشتن سائر انسانها و دوست داشتن فطري و ذاتي، چون دوست داشتن غذا از ديگر انواع محبت طبيعي محسوب مي‌شوند.

**33 مردم از نظر وَلاء (دوست داشتن) و بَراء (بيزاربودن) چند دسته مي‌باشند؟** مردم از اين نظر سه دسته هستند: **الف:** آنان که خالصانه مورد محبت واقع شده‌اند. اينان همان مؤمنان مخلص و پاک سيرت چون پيامبران، صدّيقين، شهدا و صالحين و در رأس همه آنان، پيامبر اسلام ص و زوجات و دختران و ياران او مي‌باشند. **ب:** آنانکه برخلاف گروه اول، مورد بغض و نفرت واقع شده‌اند. اينان کافران و مُنکِران اسلام و نبوت پيامبرمان چون اهل کتاب(يهود و نصارى)، مشرکان، مادي‌گرايان و منافقان مي‌باشند. **ج:** گروه سوم، آناني هستند که از يک نظر مورد محبت واقع مي‌شوند و از نظر ديگر، مورد خشم و نفرت قرار مي‌گيرند. آنان عبارتند از مؤمنان گناهکار که به خاطر ايمانشان، دوست داشته مي‌شوند و از طرفي ديگر به خاطر گناهانشان مورد خشم و انزجار ديگر مؤمنان واقع مي‌شوند. برائت از کفار عبارت است از اينکه از آنان نفرت داشته باشيم و در سلام کردن به آنان پيش قدم نگرديم، نسبت به آنان اظهار عجز و خضوع ننماييم ، شيفته و فريفته آنان نشويم و از خانه و کاشانه آنان خود را دور نماييم. ولاء و محبت به مؤمنان اينست که در صورت امکان به سرزمين اسلام و مؤمنان هجرت کنيم، و یاری دادن آنان با مال و جان، نسبت به شاديهاي آنان اظهار سرور نماييم و خواهان خير و برکت براي آنان باشيم. رفاقت و موالات با کفار، خود، بر دو نوع است: **الف:** موالاتي که باعث خروج از اسلام مي‌شود مثل ياري دادن کفار بر ضدّ مسلمانان، يا کافر ندانستن کفار، يا توقف و تأخير در اين کار، و يا شک داشتن در کافر بودنشان. **ب:** موالاتي که سبب خروج از اسلام نمي‌شود اما از گناهان کبيره محسوب مي‌گردد، مانند مشارکت در جشنهاي آنان، يا آنان را الگو قرار دادن. گه‌گاه ممکن است ميان حسن معاشرت با کفاري که با مؤمنان در جنگ نيستند و برائت از آنان خَلط و اشتباه پيش آيد. بايد دانست خداوند به مؤمنان دستور داده تا با کفار غيرحربي به صورتي شايسته و بايسته رفتار کنند، در قرآن در اين رابطه چنين آمده است: ﱹﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﱸ(الممتحنه:8). «خدا شما را از نيكي كردن و رعايت عدالت نسبت به كساني كه با شما در امر دين پيكار نكردند و شما را از خانه و ديارتان بيرون نراندند نهي نمي‌كند، چرا كه خداوند عدالت‌پيشگان را دوست دارد».

اما برائت از آنان امريست که خداوند، مسلمانان را به اجراي آن فرمان داده است: ﱹﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﱸ (الممتحنه:1). «اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگيريد، شما نسبت به آنها اظهار محبت مي‌كنيد در حالي كه آنها به آنچه از حق براي شما آمده (اسلام و قرآن) كافر شده‌اند».

بنابراين مي‌توان با حفظ عدالت در رفتار و گفتارمان نسبت به آنان، از آنان برائت جست، همانطور که پيامبر اسلام ص با کفار و مشرکان زمان خويش چنين رفتار مي‌نمودند.

**34 آيا اهل کتاب، مؤمن هستند؟** همه يهوديان و نصارى و پيروان اديان ديگر کافرند هر چند که به ديني معتقد باشند که اصل و ريشه آن درست است، زيرا هر کس بعد از بعثت پيامبر اسلام ص به دين او نگرود، بر طبق قرآن، اعمال او پذيرفته نشده و در روز آخرت، در آتش دوزخ در افکنده مي‌شوند: ﱹﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﱸ (آل عمران:85). «و هر كس جز اسلام (و تسليم در برابر فرمان حق،) آيينى براى خود انتخاب كند، از او پذيرفته نخواهد شد; و او در آخرت، از زيانكاران است».

و اگر مسلماني به کافربودن آنان معتقد نباشد و يا باطل‌بودن دينشان شک داشته باشد، خود او نيز کافر شده است. قرآن مي‌فرمايد: ﱹﮬﮭﮮﮯﮰﮱﯓﯔﱸ (هود:17). «و هر كس از گروه‏هاى مختلف به او (قرآن) كافر شود، آتش وعده‏گاه اوست». همچنين پيامبر درباره کافر بودن اهل کتاب چنين فرموده‌اند: **« وَالذِيْ نَفْسِيْ بيَدِهِ لا يَسْمَعُ بيْ أَحَدٌ مِنَ هَذِهِ الأُمَّةِ يَهُوْدِيٌ وَلا نَصْرَانِيٌ ثُمَّ لا يُؤْمِنُ بيْ إِلا دَخَلَ النَّارَ» مسلم.** سوگند به خداوندي که جان من در دست اوست هيچ فردى از افراد اين امت يهودي و يا نصرانى باشد که پيام رسالت من به او برسد و بدان ايمان نياورد، به آتش جهنم داخل خواهد شد.

**35 آيا ظلم و ستم به کافران رواست؟** ظلم و ستم حرام است، در يک حديث قدسي، خداوند فرموده است: **« إِنِّيْ حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِيْ وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمَاً فَلا تَظَالَمُوا ».** من ستم کردن به شما بندگانم را بر خود حرام کرده‌ام و آنرا نيز بر شما حرام گردانيدم پس به يکديگر ستم روا مداريد. اما بايد دانست از نظر نحوه برخورد، کفار به دو دسته تقسيم مي‌شوند: الف: آنان که با مسلمانان عهد و پيماني بسته‌اند. خود اين دسته نيز به سه قسم تقسيم مي‌شوند: **1) اهل ذِمّه**: کساني هستند که جزيه پرداخت مي‌کنند. آنان نزد مسلمانان داراى حق ذّمه و پناه دايمى هستند، زيرا با سکونت در سرزمين اسلام، با مسلمانان پيمان بسته‌اند از دستورات خدا و رسولش فرمان ببرند. **2) اهل صلح**: کساني هستند که با مسلمانان پيمان صلح بسته‌اند تا بتوانند در سرزمين آنان سکونت گزينند. برخلاف اهل ذمّه، احکام اسلام بر آنان اجرا نمي‌شود. آنان پيمان بسته‌اند هرگز بر ضدّ مسلمانان وارد جنگ نشوند. براي نمونه مي‌توان از يهوديان ساکن مدينه در زمان پيامبر اسلام ص نام برد. **3)** **اهل أمان**: کساني هستند که به سرزمين اسلام سفر کرده‌اند اما قصد اقامت و سکونت در آنجا را ندارند. اين گروه عبارت است از سفيران و فرستادگان، بازرگان، پناه‌جويان و کساني که به خاطر رفع نياز و حاجت خود مثال زيارت به سرزمين اسلام گام نهاده‌اند. حکم آنان اينست که جانشان در امان باشد و از آنان جزيه گرفته نشود. در مورد پناه‌جويان مي‌بايست گفت که اينان به دين اسلام دعوت مي‌شوند، اگر ايمان نياوردند، به مکاني امن منتقل شده و از هر نوع گزندي حفاظت مي‌شوند. ب: دومين گروه کفار، اهل حرب و جنگ مي‌باشند. خود اين گروه انواع مختلفي دارد که عبارتند از: **1)** آنانکه عملاً با مسلمانان در جنگ هستند و بر ضدّ آنان به مکر و نيرنگ مي‌پردازند. **2)** آن کفاري که دشمنان مسلمانان را ياري مي‌دهند. **3)** کفاري که نه پيماني با مسلمانان بسته‌اند نه با آنان در حال جنگ مي‌باشند و نه دشمنان آنان را ياري مي‌دهند. حکم تمامي اين دسته از کفار اينست که مسلمانان با آنان بجنگند و آنان را از ميان بردارند.

**36 بدعت چيست؟** ابن رجب : در مورد بدعت چنين گفته است: بدعت آن چيز جديد و نويي است که در دين پديد مي‌آيد و هيچ اصل و ريشه‌اي در دين ندارد. حال اگر اين امر جديد، در دين ريشه و سابقه داشته باشد، ديگر بدعت نيست ولو اينکه در ظاهر آنرا بدعت بنامند.

**37 آيا در دين بدعت حسنه و بدعت سيئه وجود دارد؟** آيات و احاديث متعددي در مذمّت بدعت به مفهوم شرعي آن وجود دارد. همانطور که بيان شد بدعت از نظر شرعي آن امر جديديست که بدون داشتن ريشه و سابقه‌اي در دين پديد مي‌آيد. پيامبر ص در ردّ بدعت چنين فرموده‌اند: **« وَمَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ » متفق عليه.** هر کس [در حيطه دين] کاري انجام دهد که نه در قرآن است و نه در سنت من، آن کار بدعت است و غير قابل قبول. همچنين رسول الله ص در جاي ديگري فرموده‌اند: **«فَإِنَّ كُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ» مسلم.** هر امر جديدي [که در دين پديد آيد] بدعت است و همة بدعتها باعث گمراهي و ضلالت مي‌باشند. امام مالک : در ردّ بدعت مي‌فرمايد: هر کس در اسلام، امر جديدي را پديد آورد و به ظنّ خويش آنرا خوب پندارد، محمّد ص را در ابلاغ تمام و کمال رسالتش خائن پنداشته است؛ زيرا قرآن در اين خصوص مي‌فرمايد: ﱹﭻﭼﭽﭾﭿﮀﮁﱸ (المائده:3). **«**امروز، دين شما را كامل كردم; و نعمت خود را بر شما تمام نمودم**»**.

احاديثي هم در ستايش بدعت در معناي لغوي آن آمده است. اين نوع بدعت، در واقع جزء دين بوده اما به مرور زمان به دست فراموشي سپرده شده است و پيامبر مردم را به احياي مجدّد آن تشويق نموده‌اند. کما اينکه در حديث ذيل، اين مفهوم از بدعت استنباط مي‌شود: **«مَنْ سَنَّ فِي الإسْلامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْءٌ» مسلم.** هر کس در اسلام، روشي نيکو بنيان گذارد، او را پاداشي خاص است، و در پاداش هر آنکس که بدان روش عمل نمايد نيز شريک است، بدون آنکه از مقدار پاداش آنها کاسته شود. سخن عمر س هم که در مورد نماز تراويح فرمودند: **« نعمت البدعة هذه »** اين کار عجب بدعت نيکويي است! به همين معناست؛ زيرا نماز تراويح در دين وجود داشته و پيامبر ص مردم را به برپا داشتن آن تشويق مي‌فرمود، و خود ايشان هم سه شب آنرا اقامه فرمودند، ولي به خاطر ترس بر مسلمانان از اينکه اين نماز بر آنان فرض شود، آنرا ترک نمودند، و عمر س بعدها آنرا بار ديگر احيا نموده و مردم را به اقامة آن به صورت جماعت فرا خواندند.

**38 انواع و اقسام نفاق، چند است؟** نفاق بر دو نوع است: **الف:** نفاق اعتقادي يا نفاق اکبر، نفاقي است که صاحب آن هر چند به زبان ايمان آورده اما در درون کافر مي‌باشد. او از امّت اسلام خارج است و آنگاه که بميرد، بر کفر مرده است، قرآن در مورد اين افراد مي‌فرمايد: ﱹﮱﯓﯔ ﯕ ﯖﯗﯘﱸ. (النساء:145).

**«**منافقان در پايين‏ترين دركات دوزخ قرار دارند**»**.

از صفات اين قبيل افراد، مي‌توان موارد ذيل را بيان کرد: [به خيال خود] خدا و مؤمنان را فريب مي‌دهند. مؤمنان را استهزاء مي‌کنند، دور از چشم مؤمنان، محرّمات را ناديده مي‌گيرند، کفار را بر ضدّ مسلمانان ياري مي‌دهند، از انجام کارهاي نيک، تنها منافع مادّي و دنيوي را مي‌جويند.

**نوع دوم نفاق**: نفاق عملي يا نفاق اصغر است. در اين نوع نفاق، صاحب آن از اسلام خارج نمي‌شود اما صاحب آن در صورتيکه توبه نکند، ممکن است دچار نفاق اکبر گردد. از صفات اين قبيل افراد، موارد زير را مي‌توان بر شمرد: هر گاه سخن گويند، در کلامشان دروغ وجود دارد، آنگاه که قولي مي‌دهند، به آن وفا نکنند، در هنگام دعوا و مخاصمه، افراط کرده و دچار گناه مي‌شوند، هرگاه پيماني بندند، در آن خيانت ورزند و چون به او اطمينان شود و امانتي به او واگذار گردد، در آن خيانت کنند. بنابراين بر هر فرد مسلمان واجب است که مراقب باشد تا بدان صفات ناپسند آلوده نشود و خود را محاسبه نمايد.

**39 آيا ترس از نفاق بر مسلمانان واجب است؟** بله، واجب است؛ زيرا صحابه از خطر نفاق اکبر، بر خود هراس داشتند. ابن ابي مُلَيْکه : چنين مي‌گويد: من سي نفر از صحابه را درک کردم و ديدم که همة آنان از نفاق بر نفس خويش بيم دارند. ابراهيم التَيمي : نيز مي‌گويد: هميشه سخنم را با رفتارم مقايسه مي‌کردم و بيم آن داشتم که مبادا رفتارم مخالف کلامم باشد. حسن بصري : نيز چنين فرموده‌اند: تنها مؤمنان از نفاق مي‌ترسند و تنها منافقان خود را از آن ايمن مي‌پندارند. عمر از حُذَيفه ن سؤال مي‌کردند: تو را به خدا به من بگو آيا رسول الله ص نام مرا در ميان نام منافقاني که به تو گفت، گفته است؟ و حذيفه فرمودند: خير، اما بدان كه اين را تنها به تو مي‌گويم و براي کسي ديگر اين راز را فاش نمي‌کنم.

**40 بزرگترين گناهان نزد خداوند کدام است؟** شرک نسبت به خداوند بزرگ و بلند مرتبه، قرآن مي‌فرمايد: ﱹ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﱸ.(لقمان:13). «چيزى را همتاى خدا قرار مده كه شرك، ظلم بزرگى است».

همچنين پيامبر ص در جواب سؤال که بزرگترين گناهان کدام است، فرمود: **« أن تجعل لله نداً وهو خلقك» متفق عليه.** آنست که براي خداوند همتا و مانندي قرار دهي در حاليکه او تو را آفريده است.

**41 انواع شرک کدام است؟** **الف:** شرک اکبر و آن اينست که فرد را از اسلام خارج مي‌کند. خداوند صاحبان اين نوع شرک را هرگز نمي‌بخشد؛ زيرا در قرآن چنين آمده است: ﱹﮢﮣﮤ ﮥ ﮦ ﮧﮨﮩﮪﮫﮬﮭﮮﮯﱸ. (النساء:48 و116). «خداوند (هرگز) شرك را نمى‏بخشد! و پايين‏تر از آن را براى هر كس (بخواهد و شايسته بداند) مى‏بخشد».

اين نوع شرک خود انواع و اقسام متعددي دارد که عبارتند از: **1)** شرک در دعا و درخواست. **2)** شرک در نيت و قصد. **3)** شرک در اطاعت، و آن اينست که از علمائي اطاعت شود که حلال را حرام، و حرام را حلال مي‌کنند**. 4)** شرک در محبت و دوستى، مثل اينکه فردي را همانطور که خدا را بايد دوست داشت، دوست بداريم. نوع دوم شرک، شرک اصغر است. در اين نوع شرک، صاحب آن از اسلام خارج نمي‌شود. شرک خفي و پنهان و رياي محدود و کم از اين نوع شرک هستند.

**42 تفاوت شرک اکبر و شرک اصغر در چيست؟** **الف:** شرک اکبر، باعث خروج صاحب آن از دايره اسلام، جاودان بودن او در آتش دوزخ و محروميت از بهشت مي‌شود، برخلاف شرک اصغر که صاحب آن از دايرة اسلام خارج نمي‌شود و در آتش دوزخ، جاودان نخواهد بود.  **ب:** شرک اکبر، تمام کارهاي نيک صاحب خود را باطل مي‌کند، اما شرک اصغر تنها کارهايي را که در رابطه با آن است زائل مي‌کند. حال اينجا يک سؤال مطرح مي‌شود که جواب آن مورد اختلاف علماست و آن اينست که آيا شرک اصغر نيز مانند شرک اکبر مورد عفو و بخشايش قرار نمي‌گيرد يا اينکه آن نيز مانند گناهان کبيره منوط به خواست و رحمت خداوند است؟ در هر صورت، شرک اصغر امريست بسيار خطرناك و بد و بايد از آن کاملاً پرهيز کرد.

**43 آيا امکان دارد براي شرک اصغر، مثال و مصداقي ذکر کرد؟** **1)** رياي محدود و کم؛ زيرا پيامبر فرموده‌اند: **«إِنَّ يَسِيْرَ الرِّيَاءِ شِرْكٌ» ابن ماجه.** رياي کم و محدود نيز شرک است. **2)** سوگند خوردن به غير خدا. **3)** بد يُمن دانستن، مثل بدشگون اسمها، کلمات، مکانها و يا حتي فال بد زدن به جهت حرکت پرندگان.

**44 آيا در برابر ريا و تزوير، مانع و سپري وجود دارد؟ در صورت ارتکاب آنها، کفاره آنها چيست؟** براي ممانعت از ابتلا به بيماري ريا مي‌بايست تنها رضاي خداوند را مدّنظر داشت. در برابر رياهاي کم و محدود مي‌توان با دعا به درگاه خداوند، خود را از آن حفظ نمود. پيامبر ص فرموده‌اند: **« أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوْا هَذَا الشِّرْكَ، فَإِنَّهُ أَخْفَى مِنْ دَبيْبِ النَّمْلِ. فَقِيْلَ لَهُ:وَكَيْفَ نَتَّقِيْهِ وَهُوَ أَخْفَى مِنْ دَبيْبُ النَّمْلِ يَا رَسُوْلَ الله؟ قَالَ قُوْلُوْا: الَّلهُمَّ إِنَّا نَعُوْذُ بكَ أَنْ نُشْرِكَ بكَ شَيْئَاً نَعْلَمُهُ وَنَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لا نَعْلَمُهُ » أحمد.** اي مردم از شرک بپرهيزيد که شرك از حرکت مورچگان نيز پنهان‌تر و بي‌سروصداتر است، گفته شد: چگونه از آن پرهيز كنيم در حالى كه از حركت مورچگان پنهان‌تر است؟ ايشان فرمودند: بگوييد خدايا از اينکه چيزي را آگاهانه شريک تو قرار دهيم، به تو پناه مي‌بريم و از اينکه چيزي را ناآگاهانه شريک تو بگردانيم، از تو طلب عفو و بخشايش مي‌كنيم. پيامبر ص در مورد کفّاره سوگند به غير خدا فرموده‌اند: **« مَنْ حَلَفَ بالَّلاتِ وَالعُزَّى فَلْيَقُلْ: لا إِلَهَ إِلا الله» متفق عليه.** هر کس به لات و عزّي سوگند خورد، بگويد: لا إله إلاَّ الله. همچنين ايشان دربارة فال بدزدن و بد يُمن دانستن فرموده‌اند: **« مَنْ رَدَّتْهُ الطِّيَرَةُ عَنْ حَاجَتِهِ فَقَدْ أَشْرَكْ. قَالُوْا: فَمَا كَفَّارَةُ ذَلِكْ؟ قَالَ: أَنْ تَقُوْلَ: الَّلهُمَّ لا خَيْرَ إِلا خَيْرُكَ، وَلا طَيِرَ إِلا طَيْرُكَ، وَلا إِلَهَ غَيْرُكَ» أحمد.** هر کس به خاطر فال بدزدن و بد يُمن دانستن، از کاري که قصد انجامش را داشته امتناع نمايد، شرک ورزيده است. ياران پرسيدند: در اين صورت کفّارة اين کار چيست؟ ايشان فرمودند: بگوييد خدايا! هيچگونه بدفالى‌اى وجود ندارد مگر آنچه تو بخواهى [فال بد زدن هيچ تأثيرى ندارد] و بجز خير تو، هيچ چيزى وجود ندارد، و غير تو هيچ خداي ديگري بحق وجود ندارد.

**45 انواع ريا و تزوير کدامند؟** **الف**: ريا، خود، علّت انجام کار است کما اينکه وضعيت صاحبان نفاق اکبر به همين صورت است. **ب**: عمل هم به خاطر رضاي خداوند است و هم به خاطر ريا. اين نوع ريا و نوع ماقبل آن، سبب گناهکارشدن صاحب آن و باطل گشتن آن کار مي‌گردد. **ج**: انجام کار به خاطر رضاي خداوند است اما به نيت ريا آلوده مي‌شود، حال اگر فرد به مقابله با اين ريا بپردازد و از آن روي گردان شود، هيچ ضرري به ايمان و عمل او نرسيده، در غير اينصورت عملش باطل مي‌شود. **د**: ريائي که بعد از انجام کار، دچار فرد مي‌شود که اين تنها وسوسه شيطان است و هيچ تأثيري نه بر خورد عمل دارد و نه بر ايمان فرد. اين را بايد به خاطر سپرد که ريا راهها و منافذ نفوذ بسياري دارد، و بايد با توکل بر خداوند از آنها پرهيز نمود.

**46 انواع کفر کدام است؟** **الف:** کفر اکبر که فرد را از اسلام خارج مي‌کند و عبارت است از: **الف**: کافرشدن با تکذيب اسلام، تکبر و نخوت ولو اينكه فرد معتقد به اسلام باشد، شک داشتن در حقانيت اسلام، روي گردان شدن از دين و ارتداد و نفاق. **ب:** کفر اصغر که به آن کفران نعمت هم گفته مي‌شود و با ارتکاب گناهان حاصل مي‌گردد، هر چند که فرد را از اسلام خارج نمي‌کند، مثال اين نوع کفر به قتل رساندن يک فرد مسلمان است.

**47 حکم نذر چيست؟** پيامبر ص مردم را از نذر کردن برحذر داشته و فرموده‌اند: **« إِنَّهُ لا يَأْتِي بِخَيْرٍ » مسلم.** نذر، هيچ خير و برکتي را نصيب انسان نمي‌کند. لازم به ذکر است که در اينجا منظور از نذر، نذر براي خداوند مي‌باشد؛ زيرا نذري که براي غير خداست حرام مي‌باشد و اداي آن نيز جائز نيست.

**48 حکم سحر و جادو چيست؟** سحر حقيقت دارد. و همانطور که در قرآن و احاديث ذکر شده امريست تأثيرگذار. سحر از نظر اسلام حرام است و گناهي کبيره. پيامبر ص در مورد آن فرموده‌اند: **« اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ قَالُوا:يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا هُنَّ؟ قَالَ:الشِّرْكُ بِاللَّهِ،وَالسِّحْرُ.. » متفق عليه،** از هفت چيزي که باعث هلاکت مي‌شوند بپرهيزيد. ياران پرسيدند يا رسول الله آنها کدامها هستند؟ فرمودند: شرک نسبت به خداوند، سحر و جادو... قرآن نيز از زبان‌ هاروت و ماروت چنين فرموده است: ﱹ ﭰﭱﭲﭳﭴﱸ (البقره:102).

«ما وسيلة آزمايش هستيم کافر نشو».

پيامبر ص در مورد تعيين مجازات سحر و جادوگر مي‌فرمايند: **«حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبَةٌ بالسَّيْفِ» الترمذي**. مجازات ساحر اينست که گردنش با شمشير زده شود. بايد متذکر شد احاديثي چون: « تعلمّوا السحرَ ولا تعمَلوا به ». سحر و جادو فرا گيرند ولي بدان عمل نکنيد. مکذوب و دروغ هستند و صحّت ندارند.

**49 حکم رفتن نزد کف‌بين و کاهن چيست؟** اين کار، حرام است. اگر کسي معتقد به کار آنان نباشد و براي کسب منفعتي نزد آنان برود، با اينحال نمازش تا چهل روز مورد قبول درگاه خداوند واقع نمي‌شود: **« مَنْ أَتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» مسلم.** هر کس نزد کف‌بيني برود و در مورد چيزي از او سؤال و درخواست کند، تا چهل شب، نمازش قبول نمي‌شود. حال اگر فردي نزد کف‌بيني رود و به کار او باور داشته باشد، او کافر شده است: **« مَنْ أَتَى عَرَّافًا أَوْ كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بمَا يَقُول فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ» أبو داود.** هر کس نزد کف‌بين يا کاهني برود و به آنچه او مى‌گويد باور داشته باشد، به قرآني که بر محمد نازل شده کافر گشته است.

**50 استسقا و طلب باران کردن از طريق ستارگان، چه وقت شرک اکبر است و چه وقت شرک اصغر؟** هر کس باور داشته باشد که ستارگان بدون خواست و ارادة خداوند بر بارش باران تأثيرگذار هستند، دچار شرک اکبر شده است اما اگر فردي معتقد باشد ستارگان بر اساس درخواست و اراده خداوند در بارش باران تأثير مي‌گذارند و به عبارتي ديگر خداوند چنان مقدر فرموده است که مثلاً با ظهور فلان ستاره، باران مي‌بارد، اين فرد دچار شرک اصغر شده است؛ زيرا اين فرد بدون هيچ دليل شرعي يا عقلي، ستارگان را سبب پيدايش باران پنداشته است. اما استدلال کردن به اينکه فصلهاي سال و اوقاتي که باراش باران در آنها جريان دارد با حرکات ستارگان رابطه دارد، جائز است.

**51 اقسام گناهان کدام است؟** **الف**: کبائر: گناهاني است که در دنيا براى آن حد و مجازاتى قرار داده شده است، و يا براى آن عقابى در آخرت در نظر گرفته شده است، و يا غضب و لعنت و نفرين، و يا منفى بودن ايمان از مرتكب شوندة آن. **ب:** صغائر: گناهان غيرکبيره را در برمي‌گيرد.

**52 عواملي که باعث مي‌شود گناهان صغيره به گناهان کبيره تبديل گردند کدامند؟** **1)** اصرار و پافشاري بر ارتکاب گناهان صغيره. **2)** تکرارکردن آنها. **3)** کوچک شمردن آنها. **4)** افتخارنمودن به ارتکاب آنها**. 5)** ارتکاب آن گناهان به صورتي آشکار و در ملأ عام.

**53 حکم و شروط توبه چيست؟** انجام سريع و فورى بودن توبه واجب است. در واقع ارتکاب گناه و اشتباه دور از طبع انسان نيست؛ زيرا همانطور که پيامبر اسلام ص فرموده‌اند: **«كُلُّ ابْنِ آدَمَ خَطَّاءٌ وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ » الترمذي.** همة انسانها دچار خطا و مرتکب گناه مي‌شوند اما بهترين خطاکاران، آناني هستند که توبه مي‌کنند. يا آنجا که مي‌فرمايند: **« لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَذَهَبَ اللهُ بِكُمْ وَلَجَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ فَيَسْتَغْفِرُونَ اللهَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ » مسلم.** اگر شما انسانها دچار خطا نمي‌شديد خداوند نسل شما را از ميان بر مي‌داشت و قومي را جايگزين شما مي‌کرد که مرتکب گناه مي‌شدند اما سريعاً استغفار مي‌کردند و از خدا طلب بخشايش مي‌نمودند. مشکل در اصرار بر ارتکاب گناه و به تأخير انداختن توبه است. خداوند در مورد توبه به موقع مي‌فرمايد: ﱹﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﱸ. (النساء:17). «پذيرش توبه از سوى خدا، تنها براى كسانى است كه كار بدى را از روى جهالت انجام مى‏دهند، سپس زود توبه مى‏كنند. خداوند توبه و برگشت آنان را مي‌پذيرد». اما شرط پذيرش توبه عبارتند از: **1)** دورى جستن از ارتکاب گناه. **2)** پشيماني و ندامت از ارتکاب گناهان پيشين. **3)** مصمّم‌شدن بر اينکه در آينده مرتکب آن گناه نشود. حال اگر گناه در رابطه با حقّ الناس باشد، مي‌بايست با جبران مافات، حقوق آنان را ادا کرد.

**54 آيا توبه در مورد همة گناهان امکان‌پذير است؟ تا چه هنگام وقت و فرصت توبه وجود دارد؟ و اجر و پاداش فرد توبه‌کننده چيست؟** توبه در مورد همه گناهان روا و جائز، بلكه واجب است. مدت زمان آن تا قبل از هنگام مرگ، يا فرارسيدن روز قيامت مي‌باشد، و جزا و پاداش آن فردي که در توبه‌اش صادق باشد اينست که خداوند گناهان او را به حسنات تبديل مي‌کند هر چند كه گناهان او بسيار زياد باشد.

**55 وظيفه مردم نسبت به ولي امر و حاکم خود چيست؟** در هر شرائطي بايد مطيع آنان بود و از هر نوع قيام و شورش بر ضدّ آنان اجتناب کنند هر چند که مرتکب ظلم و جوري شوند. مي‌بايست از خدا هدايت و سلامت آنان را بخواهيم و از لعن و نفرين آنان پرهيز نمود. اطاعت آنان تا زمانيکه مردم را به معصيت و گناه امر نکرده‌اند جزئي از اطاعت خداوند است.

**56 آيا پرسيدن در مورد حکمت خداوند از وضع اوامر و منهيات و احكام درست است يا خير؟** جائز است به شرط اين که عمل‌کردن به آن دستورات تا فهميدن حکمت آنها و مجاب‌شدن نسبت به آنها به حالت تعليق در نيايد، بلکه اين شناخت و فهم فقط به اين خاطر باشد که ثبات و يقين فرد مؤمن را افزايش يابد. بايد دانست که تسليم محض بودن و عدم پرسش از حکمت اين دستورات، خود، بيانگر کمال و اوج اطاعت و عبوديت نسبت به خداوند و حکمتهاي والاي اوست، همانطور که صحابه بزرگوار ن اين چنين بودند.

**57 منظور از آيه:** ﱹﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑﱸ (النساء:79)**. «**(آرى،) آنچه از نيكى‏ها به تو مى‏رسد، از طرف خداست; و آنچه از بدى به تو مى‏رسد، از سوى خود توست» چيست**؟** در اين آيه منظور از حسنه، نعمت است و مقصود از سيئه، بلا و مصيبت که هر دوي آنها از ازل براي هر انساني مقدّر شده است. در اين آيه، بخشش حسنات و خوبيها به خداوند نسبت داده شده است؛ زيرا تنها اوست که آنها را به انسان عطا مي‌فرمايد. در مقابل خوبيها، مصائب و مشکلات هستند که خداوند آنرا بر اساس حکمت خود، انسانها را به آنها مبتلا مي‌کند. خداوند هيچوقت مرتکب بدي نمي‌شود و هر کاري که انجام مي‌دهد، خوبي و نعمت است. در واقع اين بلاها چون بر اساس حکمت هستند، خود، احساني است از جانب خداوند به انسان. پيامبر اسلام ص مي‌فرمايند: **« وَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ » مسلم،** خدايا همه خوبيها از طرف تو و در دست توست، و تو از هر نوع شر و بدي مبرّا هستي. بايد دانست که همه افعال و کارهاي مردم آفريدة خداست و در واقع انسانها هنگام انجام آنها، آنها را کسب مي‌کنند.

**58 آيا درست است به کسي بگوييم او شهيد است؟** حکم دادن در مورد شهادت يک انسان مثل اينست که بگوييم او اهل بهشت است. در مذهب اهل سنت حکم دادن در مورد اهل بهشت بودن يا اهل دوزخ بودن يک نفر خاصّ جائز نيست، مگر اينکه پيامبر ص خود، دربارة يک نفر خاص چنين خبري داده باشند؛ زيرا حقائق امور و نيت هر شخص پنهان، و در خفاست، و اينکه انسانها در چه حالت و حقيقتي از دنيا مي‌روند چيزيست که تنها خدا از آن آگاه است، و تنها اوست که از نيّات و اسرار درون هر انساني مطّلع است. تنها کاري که ما مي‌توانيم انجام دهيم آنست که براي فرد نيکوکار آرزوي اجر و پاداش نماييم و براي عاقبت گناهکار بترسيم كه مورد مجازات قرار گيرد.

**59 آيا جائز است فرد مسلمان معيني را تکفير نمود؟** نمي‌توان اينکار را کرد مگر اينکه علائمي دالّ بر کفر از او سر زند. در غير اينصورت بايد مؤمن بودن يا کافر بودن هر فردي را به محکمة الهي سپرد.

**60 آيا طواف مکاني غير از کعبه درست است؟** تنها مکاني که بر روي زمين، طواف آن جائز است، کعبة مشرفه است، جايي که حتي نمي‌توان هيچ مکان ديگري را به مانند آن ساخت. حال اگر کسي مکاني غير از کعبه را طواف کند و آنرا مکاني والا پندارد، از دستورات خداوند سرپيچي کرده و بايد توبه کند.

**61 علائم فرا رسيدن روز قيامت کدامند؟** پيامبر ص در اين خصوص فرموده‌اند: « إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرَوْنَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالدَّجَّالَ وَالدَّابَّةَ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ؛ وَيَأَجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَثَلاثَةَ خُسُوفٍ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ » مسلم. روز قيامت فرا نمي‌رسد مگر اينکه ده نشانه و حادثه را ببينيد: دخان و دود، دجّال، دابّه، طلوع خورشيد از مغرب، ظهور عيسي بن مريم ؛، يأجوج و مأجوج، رخ دادن سه خسوف (ماه گرفتگي) که يکي در مشرق، ديگري در مغرب و آخري در جزيره العرب اتفاق مي‌افتد و آخرين پيش‌آمد، آتشي است که از يمن شعله‌ور شده و مردم را به سوي صحراي محشر سوق مي‌دهد. اولين اتفاقي که در ميان اين ده حادثه، پيش از بقيه رخ مي‌دهد، طلوع خورشيد از مغرب است. اين مطلب را ابن عمر م در حديثي از رسول الله ص روايت کرده‌اند.

**62 بزرگترين فتنه‌اي که مردم دچار آن مي‌شوند کدام است؟** رسول الله ص در اين رابطه فرموده‌اند: **« مَا بَيْنَ خَلْقِ آدَمَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ أَمْرٌ أَكْبَرُ مِنْ الدَّجَّالِ »،** از خلقت آدم تا فرا رسيدن روز قيامت، هيچ فتنه‌اي بزرگتر از فتنه دجّال نيست. دجّال انساني است که در آخر الزمان ظهور مي‌کند. بر پيشاني او سه حرف (**ک ف ر**) حک شده است و هر مؤمني مي‌تواند آن حرفها را بخواند. چشم راست او کور است و چشم ديگرش از حدقه در آمده مي‌باشد. او نخست که نزد مردم مي‌آيد و آنان را به تبعيت از خود فرا مي‌خواند با امتناع آنان رو به رو مي‌شود، اما با بردن همه اموال و ثروت آنان، مردمان را پيرو و دنباله‌رو خويش مي‌گرداند. او با قدرت خود از آسمان باران فرود مي‌آورد و از زمين گياه مي‌روياند. او را آب و آتشي است که برخلاف ظاهرشان، آتش او آبي است سرد، و آبش، آتشي است سوزان. دجّال نخست ادعاي اصلاحات مي‌کند، سپس خود را پيامبر مي‌خواند و آخر هم ادعاي خدايي مي‌نمايد. او چهل روز بر زمين مي‌ماند، یک روز آن مانند يكسال، روز دوم مانند يكماه، روز سوم مانند يك هفته، و بقيه روزها مانند ساير روزهاي سال، و جز مکه و مدينه به اقصي نقاط زمين مي‌رود تا اينکه عيسي بن مريم ؛ ظهور مي‌کند و او را به هلاکت مي‌رساند.

# گفت گويي آرام و دوستانه

دو مرد بنامهاي عبدالله و عبدالنبي، برحسب اتفاق با هم برخورد کرده و در مورد مسائلي چند به گفتگو پرداختند که در ذيل مي‌آيد. نقطه آغازين اين گفتگو، اين بود که عبدالله، نام عبدالنبي را خلاف تعاليم شرع مي‌دانست و آنرا عبوديت نسبت به غير خدا مي‌انگاشت.

**عبدالله:** آيا تو غير خدا را پرستش و عبادت مي‌کني؟

**عبدالنبي:** نه، من غير خدا را پرستش نمي‌کنم، من مسلمان هستم و تنها خدا را عبادت و پرستش مي‌کنم.

**عبدالله:** اما اين اسم مثل عبدالمسيح و امثال آن است که مسيحيان بر خود مي‌گذارند. هر چند اين کار مسيحيان جاي تعجبي ندارد چون آنان عيسي ؛ را مي‌پرستند اما هر کس اسم تو را بشنود فکر مي‌کند تو نيز پيامبر اسلام ص را پرستش مي‌کني، حال آنکه در اعتقادات مسلمانان، محمد تنها بنده و پيامبر خداست.

**عبدالنبي:** محمّد ص، بهترين انسانها و سَرْوَر همه پيامبران است. ما با اين نوع نامها، به خود اسم تبرّک مي‌جوييم، از طريق جا و منزلت ايشان، قصد تقرب به درگاه الهي را داريم و به خاطر حرمت و شرافت اين اسمها، شفاعت ايشان را خواستاريم. از طرفي ديگر نام برادر و پدرم هم عبدالحسين و عبدالرسول است. اين نامها از قديم الايام در ميان مردم رايج بوده، تو هم اينقدر سخت‌گير نباش، دين اسلام، ديني است سهل و آسان گير.

**عبدالله:** اين امر زشت و ناپسندي که تو مي‌گويي بدتر از مسألة نامهاست. در واقع تو از غير خدا چيزي را مي‌خواهي که در توان او نيست، فرق هم نمي‌کند که اين فرد، محمد ص باشد يا ديگر صالحاني چون حسين س و امثال او. اين با توحيدي که خداوند آنرا به ما امر فرموده و نيز با مفهوم (لا إله إلا الله) منافات دارد. من براي اينکه اهميت اين مسأله و عواقب وخيم آنرا براي تو بهتر و واضح‌تر تبيين کنم چند سؤال از تو مي‌پرسم، البته اين را بدان که هدف من از اين کار تنها رسيدن به حقيقت و شناخت باطل است. اما قبل از هر چيز دو آيه را به عنوان مقدمة بحثمان ذکر مي‌کنم. اولين آيه اينست: ﱹ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﱸ، (النور:51). «سخن مؤمنان، هنگامى كه بسوى خدا و رسولش دعوت شوند تا ميان آنان داورى كند، تنها اين است كه مى‏گويند: شنيديم و اطاعت كرديم!». و آية ديگر: ﱹ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﱸ. (النساء:59). «اگر در چيزي اختلاف و نزاع داشتيد آن را به خدا (قرآن) و پيغمبر (سنت او) برگردانيد».

**عبدالله:** دوست من، تو مدّعي هستي که موحّد و يکتاپرستي. بگو معني و مفهوم (لا إله إلا الله) چيست؟

**عبدالنبي:** توحيد اينست که باور داشته باشي خداوند وجود دارد و اوست که آسمانها و زمين را خلق کرده، اوست که زنده مي‌کند و مي‌ميراند، و اوست که امور عالم را در دست دارد و اوست روزي دهندة آگاه و دانا.

**عبدالله:** اگر مفهوم توحيد، فقط اين باشد، در اين صورت، فرعون، ابوجهل و ديگر کفار و مشرکان نيز يکتاپرست هستند؛ زيرا هيچکس اين مسائلي را که تو بيان نمودي انکار نمي‌کند. حتّي فرعون هم که ادعاي خداوندي مي‌کرد، در دل به اين موارد اعتقاد داشته، قرآن هم در اين مورد مي‌فرمايد: ﱹ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﱸ.(النمل:14).«(ستمگران و مستکبران) از روى ظلم و سركشى نُه معجزات موسى را انكار كردند، در حالى كه در دل به آن يقين و اطمينان داشتند». اما فرعون فقط آنزمان که در دريا و هنگام غرق‌شدن، مرگ را به چشم ديد، اين باور را بر زبان آشکار کرد. دوست من بايد دانست که حقيقت توحيدي که خداوند به خاطر اثبات و بيان آن، پيامبران را در ميان انسانها فرستاد، کتابها بر آنان نازل فرمود و قريش و ديگر کفار به قتل رسيدند اين است که تنها خداوند را عبادت کنيم. خود عبادت مفهومي است که هر آنچه را خدا پسند آيد و از آن خشنود شود در بر مي‌گيرد و (إله) در (لا إله إلاّ الله) به اين معناست که هيچ کس را لياقت عبادت و اطاعت نيست جز خداوند بزرگ.

**عبدالله:** دوست من! سؤال ديگري مي‌پرسم. آيا مي‌داني چرا پيامبران که اولين آنان نوح ؛ است در ميان انسانها مبعوث شدند؟

**عبدالنبي:** براي اينکه مشرکان را به پرستش خداى يكتا فرا خوانند و آنان را از شرک ورزيدن باز دارند.

**عبدالله:** خوب مي‌تواني به من بگويي چرا قوم نوح ؛ مشرک بودند و شرک مي‌ورزيدند؟

**عبدالنبي:** نه نمي‌دانم.

**عبدالله:** خداوند نوح ؛ را در ميان قومش فرستاد چون آنان در مورد صالحان خود چون (وَدّ، سُواع، يغُوث، يعُوق و نَسْر) راه مبالغه در پيش گرفته بودند.

**عبدالنبي:** منظورت اينست که وَدّ، سواع و امثال آنها، اسم صالحان قوم نوح بود، و نه نام جباران کافر آن قوم؟

**عبدالله:** بله اين اسمها، نام صالحان آن قوم بود که مردم آنان را به الهه‌هايي مبدّل ساختند. عرب هم راه آنان را طي کرد. ابن عباس م در اين خصوص چنين گفته است: **« صَارَتِ الأوْثَانُ الَّتِي كَانَتْ فِي قَوْمِ نُوحٍ فِي الْعَرَبِ بَعْدُ، أَمَّا وَدٌّ فكَانَتْ لِكَلْبٍ بِدَوْمَةِ الْجَنْدَلِ، وَأَمَّا سُوَاعٌ فكَانَتْ لِهُذَيْلٍ، وَأَمَّا يَغُوثُ فَكَانَتْ لِمُرَادٍ ثُمَّ لِبَنِي غُطَيْفٍ بِالْجَوْفِ عِنْدَ سَبَأٍ، وَأَمَّا يَعُوقُ فَكَانَتْ لِهَمْدَانَ، وَأَمَّا نَسْرٌ فَكَانَتْ لِحِمْيَرَ لآلِ ذِي الْكَلاعِ؛ أَسْمَاءُ رِجَالٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فَلَمَّا هَلَكُوا أَوْحَى الشَّيْطَانُ إِلَى قَوْمِهِمْ أَنِِ انْصِبُوا إِلَى مَجَالِسِهِمْ الَّتِي كَانُوا يَجْلِسُونَ أَنْصَابًا وَسَمُّوهَا بِأَسْمَائِهِمْ، فَفَعَلُوا فَلَمْ تُعْبَدْ، حَتَّى إِذَا هَلَكَ أُولَئِكَ وَتَنَسَّخَ الْعِلْمُ عُبِدَتْ » البخاري.**

بتهايي که در ميان قوم نوح ؛ بود، بعدها به ميان قبائل عرب آمد و هر قبيله‌اي، بتي را براي خود برگزيد؛ بت وَدّ براى کَلْب که در دَوْمَه الجَنْدَل ساکن بودند، و بت سُواع براي هُذَيل، و بنت يغوث براي بني مراد و بعدها برای بني غُطَيْف که ساکن جَوْف نزد سبأ بودند، و بت یعوق برای بني هَمْدان و بت نسر برای حمیر آل ذي الکلاَع که به ترتيب وَدّ، سواع، يغوث، يعوق و نَسر را براي خود انتخاب کردند. اين نامها، اسم صالحان قوم نوح ؛ بود که پس از وفاتشان، مردم به تحريک شيطان، براي يادبود آنان، مجسمه‌هايي از آنان ساخته و در مجالس و محافل خود نصب کردند. پس از مرگ نسلهای نخستين، نوادگان آنان، با از يادبردن هدف ساخت اين تمثالها به پرستش آنها روي آوردند.

**عبدالنبي:** اين سخن بسيار عجيبي است!

**عبدالله:** چيز عجيب‌تر از آن اينست که خداوند، پيامبر اسلام ص را در ميان قومي فرستاد که خدا را پرستش مي‌کردند، حج به جا مي‌آوردند و انفاق مي‌کردند. مشکل آنان در اين نکته بود که آنان بعضي از آفريده‌هاي خداوند را چون فرشتگان و عیسی ؛ و ديگر صالحان و نيکان را واسطة تقرب به خداوند قرار مي‌دادند و آنان را شفيع خود نزد خدا مي‌پنداشتند. رسول اکرم ص در ميان آنان مبعوث شد تا آنان را به دين حنيف ابراهيم ؛ بازگرداند و به آن قوم بفهماند که تقرب و شفاعت خاص خداست و غير او حقّ آن مقام والا نيست و تنها او آفريدگار جهانيان است، تنها اوست که آفريده‌هايش را روزي مي‌دهد و تمامي آسمانها و زمين و هر آنچه در آنهاست و حتّي آن معبودهايى که پرستش مي‌کنند، بنده و فرمانبردار اويند و تحت تسلط و احاطه آن ذات بي‌همتا قرار دارند.

عبدالنبي: اين حرف مهم و عجيبي است که تو مي‌گويي، آيا براي سخنت هم دليلي داري؟

عبدالله: دلائل حرفم بسيارند از جمله اين آيه: ﱹ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶﱸ (يونس:31). «بگو: چه کسي از آسمان و زمين به شما روزي مي‌دهد؟ چه کسي مالك (و خالق) گوش و چشمهاست، و يا چه کسي زنده را از مرده، و مرده را از زنده بيرون مي‌آورد، يا چه کسي امور (جهان) را تدبير مي‌کند؛ خواهند گفت: خدا، پس بگو: پس چرا تقوا پيشه نمي‌کنيد و از خدا نمي‌ترسيد؟».

يا اين آيه كه مي‌فرمايد: ﱹﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇﱸ (المؤمنون:84-89). «بگو: «زمين و كسانى كه در آن هستند از آن كيست، اگر شما مى‏دانيد؟!». بزودى (در پاسخ تو) مى‏گويند: «همه از آن خداست!» بگو: «آيا متذكر نمى‏شويد؟!». بگو: «چه كسى پروردگار آسمانهاى هفتگانه، و پروردگار عرش عظيم است؟». بزودى خواهند گفت: «همه اينها از آن خداست!» بگو: «آيا تقوا پيشه نمى‏كنيد (و از خدا نمى‏ترسيد و دست از شرك برنمى‏داريد)؟». بگو: «اگر مى‏دانيد، چه كسى حكومت همه موجودات را در دست دارد، و به بى پناهان پناه مى‏دهد، و نياز به پناه‏دادن ندارد؟!». خواهند گفت: «(همه اينها) از آن خداست‏» بگو: «با اين حال چگونه مى‏گوييد سحر شده‏ايد (و اين سخنان سحر و افسون است)؟!».

کفار قريش هم هنگام طواف، لبيک گويان مي‌گفتند: **لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك، إلا شريكاً هو لك، تملكه وما ملك** (خدايا ما گوش به فرمان توييم، تو را هيچ شريکي نيست مگر شريكى كه هم خود او، و هم هر آنچه که در اختيار و تصرّف اوست، در ملك و تصرف توست). مي‌بيني که مشرکان قريش نيز به اين اعتقاد داشتند که دنيا و هر آنچه که در آن است آفريدة خدايند و در اختيار اويند و اين همان توحيد در ربوبيت است. اما اين نوع توحيد، آنان را به دايرة اسلام وارد ننمود؛ زيرا فرشتگان و نيکوكاران در اعتقاد آنان مي‌توانند منزلتشان را نزد خداوند بالا برده و شفيع‌شان نزد خدا باشند. همين اعتقاد باطل، جان و مالشان را حلال کرد. بنابراين ما بايد دعا، نذر، ذبح و قرباني، استعانت و تمام عبادات ديگر را تنها مختص به خداوند بدانيم.

عبدالنبي: پس اگر توحيد به معناي ايمان به وجود خدا نيست، پس به چه معناست؟

عبدالله: منظور از توحيدي که پيامبران به خاطر آن در ميان مردمان مبعوث شدند اينست که تنها خدا را پرستش و عبادت کنيم و هر نوع عملي مثل ذبح و دعا، نذر، استعانت و استغاثه را تنها در حقّ خداوند انجام دهيم. اين مفهوم درست (لا إلهَ إلاّ الله) است. قريش، اين امور را نسبت به معبودهاى خود انجام مي‌دادند، حال اين معبود، ممکن بود پيامبر باشد يا فرشته، انسان باشد يا جنّ، درخت باشد يا قبر. آنان آفرينش، تدبير امور عالم و رازق‌بودن را تنها خاص خدا مي‌دانستند. پيامبر اسلام ص در ميان آنان مبعوث شد تا آنان را به کمال توحيد به مفهوم درست آن و اجراي آن فرا خواند.

عبدالنبي: منظورت اينست که يک قريشى مشرک در فهم معناي (لا إله إلاّ الله) از مسلمانان زمان ما داناتر بوده است؟

عبدالله: بله، و اين واقعيتي است دردناک. کفار نادان مي‌دانستند که منظور رسول الله ص از (لا إله إلاّ الله) اينست که بايد عبوديت و اطاعت را تنها خاص خدا قرار داد، و عبادت غير از او را انکار کنيم. آنان در جواب پيامبر ص که فرمود بگوييد: لا إله إلاّ الله، به تعبير قرآن چنين گفتند: ﱹﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﱸ (ص:5). «آيا او بجاى اينهمه خدايان، خداى واحدى قرار داده؟! اين براستى چيز عجيبى است!». آنان با وجوديکه ايمان داشتند که امور عالم، همه در تصرف خداست، مع ذالک اين کلمه را بر نتافتند و آنرا انکار کردند. حال جاي بسي تعجب است که کفار نادان معناي اين عبارت را خوب مي‌دانستند اما کساني که خود را مسلمان مي‌دانند، در حدّ آن کفار، به معناي اين کلمه واقف نيستند، و حتي هستند کساني که مي‌پندارند اسلام تنها بر زبان راندن اين عبارت است، حال آنکه قلباً اعتقادي به معنا و مفهوم آن ندارند. متأسفانه آناني که در دين مطالعاتي دارند از اين مسأله مستثني نيستند و گمان مي‌برند اين کلمه بدان معناست که تنها خدا خالق و رازق جهان است و تنها اوست که به تدبير امور جهان مي‌پردازد. بايد اعتراف کرد در مسلماناني که کفار قريش نسبت به فهم درست کلمة توحيد از آنان داناترند خير و منفعتي نيست.

عبدالنبي: اما من براي خدا شريکي قائل نيستم، ايمان دارم که هيچ خالق و رازقي غير از خداوند بزرگ وجود ندارد و هر نوع نفع و سود يا ضرر و مصيبتي تنها از جانب اوست. من باور دارم که او را هيچ مثل و مانندي نيست و محمد ص پيامبر است و جز به اجازه و خواست خدا نمي‌تواند در مورد خود تصميمي بگيرد چه برسد به ديگر بزرگاني چون علي، حسين، عبدالقادر گيلانى و امثال ايشان. آنچه که لازم است گفت اينست که من و امثال من گناهكاريم و آنان صالحان و نيکاني هستند که نزد پروردگار، صاحب جاه و منزلتند. ما در واقع از آنان مي‌خواهيم تا به خاطر آن جاه و مقامشان نزد خدا، شفاعت ما را به درگاه او بکنند.

عبدالله: جواب من همان است که گفتم. کفار و مشرکان هم چنين باوري داشتند؛ آنان نيز اعتقاد داشتند که خالق و رازق جهان تنها خداست و تنها اوست که امور عالم را تدبير مي‌کند و معبودهايشان را تنها به خاطر دست يافتن به تقرب و شفاعتشان عبادت مي‌کردند. آياتي را که در اين رابطه هستند نيز قبلاً بيان کردم.

عبدالنبي: اما آياتي که در اين خصوص نازل شده‌اند در مورد بتهاست نه در مورد پيامبران و صالحان، پس چطور آنان را به بتان مانند مي‌کنيد؟

عبدالله: همانطور که گفتيم بعضي از اين بتان در اصل نام صالحان و نيکان اقوام بوده‌اند کما اينکه در ميان قوم نوح ؛ اينچنين بود. کفار و مشرکان تنها شفاعت اين بتان را مي‌طلبيدند زيرا آنان را صاحب ارج و قرب نـزد خـدا مي‌دانستند. دليل ما اين آيـه قرآن است: ﱹﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﱸ. (الزمر:3). «و آنها كه غير خدا را اولياى خود قرار دادند، دليلشان اين بود كه: اينها را نمى‏پرستيم مگر بخاطر اينكه ما را به خداوند نزديك كنند».

اما در جواب اين سؤال که چگونه مي‌توان پيامبران و اوليا را مانند بتها دانست، بايد گفت پيامبر اکرم ص در ميان قومي مبعوث شد که گروهي از آنان اولياء و صالحان را شفيع خود مي‌خواندند و قرآن در مورد اينچنين افرادى مي‌گويد: ﱹﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﱸ (الإسراء:57). «كسانى را كه آنان مى‏خوانند، خودشان وسيله‏اى (براى تقرب) به پروردگارشان مى‏جويند، وسيله‏اى هر چه نزديكتر; و به رحمت او اميدوارند; و از عذاب او مى‏ترسند; چرا كه عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهيز و وحشت است. گروهي ديگر عيسي ابن مريم را شفيع خود قرار مي‌دادند: ﱹ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﱸ (المائده: 116). «و آنگاه كه خداوند به عيسى بن مريم مى‏گويد: آيا تو به مردم گفتى كه من و مادرم را بعنوان دو معبود غير از خدا انتخاب كنيد؟!».

دسته‌اي هم فرشتگان واسطة تقرب خود به درگاه خداوند تصور مي‌کردند ﱹ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﱸ. (سبأ: 40). «(به خاطر بياور) روزى را كه خداوند همه آنان را بر مى‏انگيزد، سپس به فرشتگان مى‏گويد: آيا اينها شما را پرستش مى‏كردند؟!». با دقت و تأمل در آيات قرآن در مي‌يابيم که قرآن کساني را هم که قائل به مقام عبوديت بتان بودند تکفير مي‌کند و هم آناني را که همين طرز تفکر را نسبت به پيامبر، اولياء و فرشتگان دارند. رسول الله ص با همة آنان جنگيد و هيچ تفاوتي بين آنان قائل نبود.

عبدالنبي: اما کفار از بتان خود سود و منفعت مي‌خواستند حال آنکه ما ايمان داريم که همه خير و برکتها و ضرر و زيانها از جانب خداوند دانا و حکيمي است که تدبير همة عالم در دستان اوست و صالحان و نيکان را در اينکار تواني نيست. ما تنها اميد آن داريم كه آنان شفيع ما نزد خداوند باشند همين و بس.

عبدالله: اين سخن تو دقيقاً مثل سخن کفار است. قرآن هم از زبان آنان چنين مي‌فرمايد: ﱹﮢﮣﮤﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪﮫﮬﮭﮮﮯ ﮰﱸ. (يونس:18). «آنها غير از خدا، چيزهايى را مى‏پرستند كه نه به آنان زيان مى‏رساند، و نه سودى مى‏بخشد; و مى‏گويند: اينها شفيعان ما نزد خدا هستند!».

**عبدالنبي:** اما من تنها خداوند را مي‌پرستم و پناه بردن به صالحان و نيکان و استعانت از آنان را عبادت و پرستش آنان نمي‌دانم.

**عبدالله:** من از تو يک سؤال مي‌کنم: آيا ايمان داري که خداوند بر ما واجب فرموده که عبادت را خالصانه و فقط براي او انجام دهيم، همانطور که خود او در قرآن چنين فرموده‌اند: ﱹ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﱸ.(البينه:5). «و دستوري به آنها داده نشده بود جز اين كه خدا را بپرستند، در حالي كه دين خود را براي او خالص كنند، و از شرك به توحيد بازگردند».

**عبدالنبي:** بله، او اين امر را بر ما واجب کرده است.

**عبدالله:** خوب من از تو مي‌خواهم اين اخلاص در عبادت را که خداوند بر تو واجب کرده براي من توضيح دهي.

**عبدالنبي:** نمي‌فهمم منظورت از اين سؤال چيست؟

**عبدالله:** پس به من گوش بده تا آنرا برايت توضيح دهم. خداوند در قرآن فرموده است: ﱹ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﱸ. (الأعراف:55).

«پروردگار خود را (آشكارا) از روى تضرع، و در پنهانى، بخوانيد! (و از تجاوز، دست برداريد كه) او متجاوزان را دوست نمى‏دارد». حال از تو مي‌پرسم آيا دعا کردن عبادتي است خاصّ خدا يا خير؟

**عبدالنبي:** بله، زيرا همانطور که در حديث پيامبر آمده: **« الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ » أحمد وأبو داود.** دعا عين عبادت است. دعا جايگاه مهمي در عبادت دارد.

**عبدالله:** تو که معتقدي دعا عبادتي است خاص خدا و براي اجابت دعايت شب و روز و در حالت ترس و اميد او را مي‌خواني و آنوقت در دعايت فرشته يا پيامبر و يا فرد صالحي را که در قبرش آرميده است واسطه قرار مي‌دهی، به من بگو آيا دچار شرک در عبادت نشده‌اي؟

**عبدالنبي:** بله، حقيقتش دچار شرک شده‌ام، سخنت کاملاً درست است.

**عبدالله:** حال برايت مثال ديگري مي‌زنم. خداوند مي‌فرمايد: ﱹﮊ ﮋ ﮌ ﱸ (الكوثر:2). «حال که چنان است تنها براي پروردگار خود نماز بخوان و قرباني کن».

آيا تو ذبح و قرباني را عبادت مي‌داني يا خير؟

**عبدالنبي:** بله، عبادت است.

**عبدالله:** بنابراين اگر براي آفريده‌اي از آفريده‌هاي خدا اين کار را انجام دهي آيا در اين عبادت نسبت به خداوند شرک ورزيده‌اي يا خير؟

**عبدالنبي:** بله، اين کار بدون شک شرک است.

**عبدالله:** من دعا و ذبح را براي تو مثال زدم چرا که دعا بارزترين عبادت قولي و ذبح بارزترين

عبادت عملي است. اما عبادات منحصر به اين دو چيز نيست و مسائل ديگري چون نذر، سوگند، استعاذه و استجابت و مانند اینها را در بر مي‌گيرد. حال از تو مي‌پرسم آيا مشرکان قريش، فرشتگان، صالحان و بت لات و بت عزّي را عبادت و پرستش مي‌کردند؟

**عبدالنبي:** بله، آنان را عبادت مي‌کردند.

**عبدالله:** اما عبادات آنان تنها در دعا، ذبح، استعاذه، استعانت و استجابت دعا بود و ايمان داشتند که آنان، همه، بندگان خدايند و تحت قدرت و فرمان او. آنان باور داشتند تنها خداست که امور عالم را در دست دارد. و بتان و معبودها را تنها براي اين مي‌خواندند که شفيعشان نزد خدا باشند.

**عبدالنبي:** عبدالله! آيا تو شفاعت پيامبر را انکار مي‌کني؟

**عبدالله:** نه، من آنرا انکار نمي‌کنم بلکه بالعکس پيامبر اکرم ص که پدر و مادرم به قربانش شوند، شفيع امت خود نزد ربّ العالمين است و آرزويم اينست که شفاعت ايشان شامل حال من هم شود. اما بايد دانست همه شفاعتها از آنِ خداست کما اينکه قرآن مي‌فرمايد: ﱹ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﱸ. (الزمر:44). «بگو: تمام شفاعت از آن خداست».

هيچ کس را نمي‌توان شفاعت کرد مگر اينکه خداوند اذن و اجازة آنرا داده باشد: ﱹ ﯚﯛﯜﯝ ﯞﯟﯠﱸ. (البقره:255). «كيست كه در نزد او، جز به فرمان او شفاعت كند؟!».

شفاعت نيز تنها کساني را در بر مي‌گيرد که خدا از آنان خشنود باشد: ﱹ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﱸ (الأنبياء:28). «و آنها جز براى كسى كه خدا راضى (به شفاعت براى او) است شفاعت نمى‏كنند. و خداوند از هيچ کس خشنود نمي‌شود جز از طريق اعتقاد راسخ به توحيد و اسلام: ﱹﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﱸ. (آل عمران:85). «و هر كس جز اسلام (و تسليم در برابر فرمان حق،) دين و آيينى براى خود انتخاب كند، از او پذيرفته نخواهد شد; و او در آخرت، از زيانكاران است».

بنابراين و با عنايت به اين آيات، بايد شفاعت را فقط از او بخواهيم و چنين بگوييم: پروردگارا! مرا از شفاعت پيامبرت محروم نگردان و او را شفيع من قرار بده.

**عبدالنبي:** ما قبلاً در اين مسأله توافق کرديم که نبايد از غير خدا چيزي خواست که تملّک و توان آنرا ندارد اما حق شفاعت به پيامبرش عطا فرموده، بنابراين او مالک و صاحب اين حقّ است و توان شفاعت نمودن را دارد پس مي‌توان از او شفاعت خواست و اين ديگر شرک محسوب نمي‌شود.

**عبدالله:** اگر خداوند صراحتاً ما را از اين کار منع نمي‌کرد حرف تو درست بود. خداوند در قرآن مي‌فرمايد: ﱹ ﭺﭻ ﭼ ﭽﭾﱸ. (الجن:18). «پس هيچ كس را با خدا نخوانيد». طلب شفاعت، دعاست و آنکه حقّ شفاعت را به پيامبر ص عطا فرموده ما را از دعا و طلب شفاعت از غير او برحذر داشته است. همچنين مي‌دانيم شفاعت امتيازيست که خداوند آنرا به فرشتگان، اوليا و حتي أفراط: (آن کودکاني که قبل از بلوغشان وفات کرده‌اند)، عطا فرموده است، به اين ترتيب مي‌توان از آنان طلب شفاعت به درگاه خداوند نمود که در آن صورت باز به همان عبادت صالحان و نيکوكاران برمي‌گرديم که مشرکان قريش بر آن بودند. حال اگر اين مسأله عبادت صالحان و فرشتگان را قبول داشته باشيم، آيات قرآن که ما را از اين کار منع مي‌کند ناديده گرفته‌ايم و اگر از اين کار صرف‌نظر کنيم کلام تو باطل مي‌شود، که چون خداوند به پيامبر حق شفاعت عطا فرموده پس مي‌توان از او طلب شفاعت نمود.

**عبدالنبي:** اما من به خدا شرک نورزيده‌ام، و كمك و استعانت از صالحان و اوليا را شرک نمي‌دانم.

**عبدالله:** آيا باور داري که خدا شرک را حرام نموده و آنرا بزرگتر و زشت‌تر از عمل زنا بيان کرده و اعلان کرده است که آنرا نمي‌بخشد؟

**عبدالنبي:** بله، خداوند آنرا به طور واضح و آشکار بيان کرده است.

**عبدالله:** خوب تو الآن خود را از شرک به خدا مبرا ساختي اما تو را به خدا مي‌تواني آن شرکي را که تو دچار آن نشده‌اي و خود را از آن منزه مي‌داني براي من توضيح دهي؟

**عبدالنبي:** شرک اينست که بتها را پرستش کنيم، از آنان چيزي بخواهيم و از آنها بيم و هراس داشته باشيم.

**عبدالله:** خوب به من بگو معناي پرستش بتها چيست؟ آيا فکر مي‌کني کفار قريش به اين معتقد بودند که آن چوبها و سنگها، مي‌آفرينند، روزي مي‌دهند و امور جهان را در اختيار دارند؟ همانطور که گفتم آنان چنين اعتقادي نداشتند.

**عبدالنبي:** من هم چنين باور و اعتقادى ندارم. من مي‌گويم آنانکه چوب و سنگ و بناهايي که بر قبور ساخته‌اند و امثال آن را ملجأ و پناهگاه خود مي‌دانند، براي آنها ذبح و قرباني مي‌کنند و آنها را واسطه‌اي براي تقرب به خدا و در امان ماندن از خشم او مي‌پندارند، به خدا شرک ورزيده‌اند و اين همان عبادت و پرستش بتهاست که منظور من مي‌باشد.

**عبدالله:** اما اين همان کاريست که شما در حقّ مزارها و ضريحهاي قبور انجام مي‌دهيد. به من بگو بدانم آيا منظور شما از اينکه عبادت بتها شرکت مي‌باشد اينست که توکل بر صالحان و استعانت و طلب اجابت دعا از آنان شرک محسوب نمي‌شود؟

**عبدالنبي:** بله، منظور من همين است.

**عبدالله:** پس آياتي که خداوند در آنها توکل بر پيامبران و صالحان و اظهار ارادات و خشوع به فرشتگان و امثال آنها را حرام دانسته و آناني را که مرتکب آن مي‌شوند تکفير نموده است، چه مي‌شود؟

**عبدالنبي:** آنان که فرشتگان و پيامبران را به دعا مي‌خواندند تنها به اين دليل کافر شدند که فرشتگان را دختران خدا و عيسی و عُزَيز را پسران او مي‌خواندند، اما ما که نمي‌گوييم مثلاً عبدالقادر گيلانى (:) پسر خداست يا زينب (رحمها الله) دختر اوست.

**عبدالله:** نسبت دادن فرزند به خدا، خود، کفري جداگانه است. قرآن در ردّ اين ادعا مي‌فرمايد: ﱹ ﭑﭒﭓﭔﭕﭖﭗ ﭘ ﭙﭚﭛﭜﱸ(الإخلاص:1-3).

**«**بگو خدا يكتا و يگانه است. خداوندي است كه همهء نيازمندان قصد او مي‌كنند. (هرگز) نزاد و زاده نشد».

هر کس نيز اين مسأله را به خدا نسبت دهد، کافر شده است. همچنين خدا در جاي ديگر چنين مي‌فرمايد: ﱹﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﱸ. (المؤمنون:91). **«**خدا هرگز فرزندى براى خود انتخاب نكرده; و معبود ديگرى با او نيست; كه اگر چنين مى‏شد، هر يك از خدايان مخلوقات خود را تدبير و اداره مى‏كردند و بعضى بر بعضى ديگر برترى مى‏جستند».

بنابراين مي‌بينيم که خدا بين اين نوع کفر و بين اعتقاد به معبودهاى متعدد تفاوت قائل است. از طرفي ديگر کفار، لات را که مرد صالحى بود عبادت مي‌کردند، او را فرزند خدا نمي‌دانستند. همچنين كساني كه جن را عبادت مي‌کردند، او را فرزند خدا نمي‌دانستند، مذاهب اربعه هم در مورد حکم مرتَدّ در اين اتفاق نظر دارند که اگر فردي معتقد باشد خدا را فرزندي است مرتدّ شده و اگر کسي به خدا شرک ببندد او نيز مرتَدّ شده. پس مي‌بينيم آنها هم بين اين دو تفکر تفاوت قائلند.

**عبدالنبي:** اما خداوند در مورد اولياء و صالحان مي‌فرمايد: ﱹﭑﭒﭓﭔﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙﭚ ﱸ. (يونس:62).

**«**آگاه باشيد (دوستان و) اولياى خدا، نه ترسى دارند و نه غمگين مى‏شوند».

**عبدالله:** ما هم به مقام و منزلت آنان نزد خدا ايمان داريم. اما اين دليل نمي‌شود که ما آنان را عبادت کنيم. ما تنها اين را مي‌گوييم که نبايد با استعانت و استغاثه از آنان براي خداوند بي‌همتا، شريکي قرار داد. ما هم اعتقاد داريم که مي‌بايست به آنان احترام گذاشت و دنباله‌رو راه و روش آنان بود. تنها اهل بدعت جايگاه و منزلت آنان را انکار مي‌کنند. دين خدا ديني است ميانه‌رو، دين هدايت و حق در ميان دو راه گمراهى و ضلالت و بطلان افراط و تفريط.

**عبدالنبي:** اين را بايد در نظر داشت که قرآن در مورد افرادي نازل شد که اساساً کلمه توحيد را قبول نداشتند، نبوّت رسول الله ص و وقوع قيامت را انکار مي‌کردند و قرآن را سحر مي‌خواندند. اما ما برخلاف آنان، کلمة توحيد را قبول داريم و به نبوت پيامبر اسلام ص، وقوع قيامت و روز محاسبه و حقّانيت قرآن ايمان داريم، نماز مي‌خوانيم، روزه مي‌گيريم و زکات مي‌دهيم، آنوقت چگونه ما را مانند آنان مي‌دانيد؟

**عبدالله:** همة علما و بزرگان دين بر اين اصل اتفاق نظر دارند که هر کس در يک مسأله، رسالت و پيام رسول الله ص را قبول کند امّا در مسألة ديگر، پيام و دستور او را نپذيرد، مرتّد و کافر شده است. همچنين اگر به بعضي از قرآن مؤمن باشد و به بعض ديگر كافر باشد، و مانند كسي كه به توحيد اقرار داشته باشد، و منكر نماز باشد، يا به توحيد و نماز اقرار داشته باشد، و به وجوب اداي زكات منكر باشد، يا به تمامي اينها اقرار داشته باشد ولي منكر روزه باشد، يا به تمامي اينها اقرار داشته باشد ولي منكر حج خانة خدا باشد، خداوند در مورد مردماني که در زمان حيات پيامبر اکرم ص از اداي فريضة حجّ امتناع مي‌کردند چنين فرمود: ﱹ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﱸ. (آل عمران:97). **«**و براى خدا بر مردم است كه آهنگ خانه (او) كنند، آنها كه توانايى رفتن به سوى آن دارند. و هر كس كفر ورزد (و فريضه حج را انكار كند، به خود زيان رسانده)، خداوند از همه جهانيان، بى‏نياز است».

و هركس روز محاسبه را انكار كند به اتفاق علما كافر است، و قرآن صراحتاً بيان نموده است هر

کس به بخشي از قرآن ايمان داشته باشد و بخشي ديگر از آنرا انکار کند کفر ورزيده است. بنابراين احکام و اصول قرآن و اسلام بايد به طور تمام و کمال و بدون استثناء حفظ و رعايت شود، آيا شما به اين اصل معتقديد يا خير؟

**عبدالنبي:** بله، به اين اصل اعتقاد دارم؛ زيرا اين امر، در قرآن کاملاً واضح و آشکار است.

**عبدالله:** حال که شما به اين اصل خلل‌ناپذير ايمان داري، بايد اين را هم خوب بداني که توحيد، بزرگترين فريضه‌اي است که پيامبر اکرم ص آنرا بر پيروانش واجب کرده‌اند. توحيد مسأله‌اي بسيار مهم است، و از نماز، زکات، روزه و حجّ، بزرگتر، پس چطور ممکن است کسي با انکار يکي از اين امور، از اسلام خارج شده و کافر گردد، اگر هم به تمامي آنچه رسول الله ص آورده است عمل كند، اما به خاطر انکار توحيد که تمامي انبياء براي اثبات آن مبعوث شدند کافر نشود. جهل شما به اين امر خطير، بسيار تعجّب برانگيز است. از طرفي ديگر ياران پيامبر ص در يمامه با بني حنيفه به نبرد پرداختند که به رسالت پيامبر اسلام ص ايمان داشته و کلمة توحيد را بر زبان آورده بودند، نماز مي‌خواندند و اذان مي‌گفتند.

عبدالنبي: اما آنان به ادعاي نبوّت مسيلمه کذّاب ايمان داشتند و ما باور داريم که بعد از محمد ص، هيچ پيامبري ظهور نمي‌کند.

عبدالله: ولي شما چنان در شأن علي س و عبدالقادر گيلانى (:) و ديگر انبياء و فرشتگان و صالحان و اوليا مبالغه مي‌کنيد که آنان را در حدّ خداوند بالا برده‌ايد. اگر حکم اينست که هر کس، انساني را تا حدّ پيامبر ص بالا ببرد کافر است و جان و مالش مباح و شهادتين و نماز خواندن هم نفعي به حال او ندارد پس اين حکم نسبت به کسي که فردي را تا حدّ خدا بالا برد از باب أولي جاريست. از سوي ديگر، کساني را که علي س سوزانيد نيز مسلمان بودند و از ياران و همرزمان آن حضرت، و از صحابه علم گرفته بودند، اما چون در شأن ايشان دچار همان پندارهاي غلط و مبالغه‌آميزي شده بودند که شما در شأن علي س، عبدالقادر گيلانى (:) و مانند آنها دچار آن شده‌ايد. پس اگر اين کفر نيست چطور صحابه همرزمان خود را تکفير کرده و سوزانيدند؟ آيا گمان مي‌بريد که صحابه به تکفير مسلمانان مي‌پرداختند يا اينکه اعتقاد مبالغه‌آميز در شأن اوليائي چون عبدالقادر گيلانى (:) ايرادي ندارد اما داشتن همين طرز تفکر در شأن علي س کفر است. شايد اين ايراد مطرح شود که گذشتگان فقط به اين دليل کافر شدند که علاوه بر شرک، منکِر نبوت پيامبر ص، حقّانيت قرآن و قيامت نيز بودند. در جواب اين ايراد بايد گفت پس منظور از مباحث باب حکم مرتد که علماي هر مذهب به طور مبسوط به آن پرداخته‌اند چيست؟ آنان در اين باب، مسائل متعدّدي را مطرح کرده‌اند که هر کدام سبب تکفير و حلال شدن جان و مال فرد مرتدّ مي‌گردد. آنان حتّي پا را فراتر گذاشته و مسائل کوچکي چون بر زبان آوردن کلمه‌اي که موجب خشم خداوند شود هر چند قلباً و از روي باور نباشد و يا از روي مزاح و شوخي باشد؛ زيرا خداوند متعال در مورد چنين افرادي فرموده است: ﱹ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﱸ. (التوبه:65-66). **«**بگو: آيا خدا و آيات او و پيامبرش را مسخره مى‏كرديد؟! (بگو:) عذر خواهى نكنيد (كه بيهوده است; چرا كه) شما پس از ايمان آوردن، كافر شديد».

لازم به ذکر است اين آيه در شأن صحابه‌اي نازل شد که سخني را به مزاح بر زبان آورده بود و آن سخن باعث خشم خداوند و رسولش شد و اين آيه را نازل فرمود تا اعلان نمايد که آن چند نفر به خاطر گفتن آن سخن کافر شده‌اند. از سوي ديگر خدا قوم بني‌اسرائيل را با وجود ايمانشان به خاطر اينکه از موسي ؛ درخواست کردند تا معبودى ملموس را برايشان تعيين کند: ﱹ ﭟ ﭠ ﭡ ﱸ. آنان را مورد سرزنش قرار داد. رسول الله ص نيز در جواب صحابه‌اي که از ايشان درخواست کرده بودند تا برايشان ذات أنواطي(درختى تا به آن تبرك جويند) را معين نمايد فرمودند اين درخواست همان درخواست بني‌اسرائيل از موسي ؛ است که گفتند: ﱹ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﱸ. (الأعراف:138). **«**تو هم براى ما معبودى قرار ده، همان‏گونه كه آنها معبودان (و خدايانى) دارند! و آن حضرت ص، آن صحابه را از اين نوع درخواستها برحذر داشتند».

عبدالنبي: اما بني‌اسرائيل و آن دسته از صحابه که آن درخواست ناصواب را از رسول الله ص کردند به خاطر در خواستشان تکفير نشدند.

عبدالله: بله آنان تکفير نشدند چون به درخواست باطل خود عمل ننمودند و در صورتيکه از پيامبران خود اطاعت نکرده و به دنبال فکر نادرست خود مي‌رفتند کافر مي‌شدند. و همچنين آنانيكه رسول الله ص آنها را نهي كرد، اگر به اطاعت او عمل نكرده بودند و بعد از نهي آن عمل را انجام داده بودند كافر مي‌شدند.

**عبدالنبي:** من اينجا گيج شده‌ام. از يک طرف وقتي به قصه أسامه بن زيد ك و قتل آن شخصي که قبل از کشته شدن (لا إله إلاَّ الله) را گفته بود نگاه مي‌کنيم و کلام پيامبر ص به اسامه را که فرمود: يا أسامه أقتلته بعد ما قال لا إله إلاَّ الله؟ اى اسامه! آيا بعد از اينکه گفت (لا إله إلاَّ الله) او را کشتي؟ و از طرف ديگر حديث رسول اکرم ص را به خاطر مي‌آورم که فرموده‌اند: **« أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لا إِلَهَ إِلا اللهَ».** خداوند به من امر کرده تا با مردم مبارزه كنم تا اينكه كلمه (لا إله إلاَّ الله) بگويند. آنگاه نمي‌دانم چطور مي‌توان اين دو قضيه را با سخنان تو تطبيق داد.

عبدالله: همانطور که مي‌دانيم رسول الله ص با يهوديان جنگيد، ياران آن حضرت با بني حنيفه جنگ کردند و علي س گروهي از ياران خود را در آتش، زنده زنده سوزانيد، حال آنکه هم يهوديان هم بني حنيفه و هم آن همرزمان علي س که در آتش سوزانيده شدند، کلمة توحيد را مي‌گفتند و خود را موّحد و يکتاپرست مي‌دانستند. و نيز مي‌دانيم هر کس يکي از اصول دين و يا ارکان اسلام را چون قيامت و نماز، انکار نمايد او کافر شده ولو کلمه توحيد را بر زبان آورد. قضية توحيد نيز به همين منوال است و هر کس آنرا رعايت نکند و تسليم آن نشود از اسلام خارج و کافر شده است. در مورد داستان اسامه، اين توضيح را بايد داد او مردي را کشت که ادعاي مسلمان بودن مي‌کرد، اما اسامه گمان برده که آن مرد فقط به خاطر ترس و حفظ جانش آنرا گفته است، و نه از روي باور و اعتقاد. بنابراين آيه نازل شد که: ﱹﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﱸ. (النساء:94). «اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! هنگامى كه در راه خدا گام مى‏زنيد (و به سفرى براى جهاد مى‏رويد)، تحقيق كنيد». مفهوم آيه اينست که هر کس کلمة توحيد را بر زبان آورد جان و مالش در امان است مگر اينکه خلاف آن ثابت شود که در آن صورت گفتن کلمة توحيد هم نفعي به حال او ندارد و اين مفهوم ﱹ ﮬ ﱸ است. اگر براى مسلمان بودن بر زبان آوردن کلمة توحيد کفايت مي‌نمود، ديگر نيازي به تحقيق و تبيين آن نبود، در حاليکه قرآن علاوه بر ظاهر، باطن را نيز معيار مسلمان بودن قرار داده است. مفهوم حديث رسول اکرم ص نيز که فرموده‌اند: خداوند به ايشان امر کرده‌اند تا زمانيکه مردم (لا إله إلاَّ الله) را بر زبان نيآورند بايد با آنان بجنگند» نيز همين است؛ زيرا همان پيامبري که به اسامه چنان گفتند، در مورد خوارج چنين فرموده‌اند: **« أَيْنَمَا لَقِيْتُمُوْهُمْ فَاقتُلُوْهُمْ ».** هر جا آنان را يافتند، آنان را به قتل رسانيد، حال آنکه آنان چنان غرق در عبادت خدا مي‌شدند که خود صحابه با ديدن عبادت آنان، احساس حقارت مي‌کردند و خود را سرزنش مي‌نمودند اما چون اموري خلاف شرع و توحيد از آنان سر زده بود، گفتن (لا إله إلاَّ الله) و انجام آن همه عبادت مانع تکفير و مباح شدن جانشان نشد.

عبدالنبي: اما حديثي از پيامبر روايت شده که مردم در روز قيامت براي نجات از عذاب آن روز از پيامبران ؛ استعانت و استغاثه مي‌کنند، از آدم ؛ شروع مي‌کنند تا به عيسي ؛ مي‌رسند، به ترتيب زير: آدم، نوح، إبراهيم، موسى، عيسى، رسول الله ‡ اما همة آنان از اين کار سرباز مي‌زنند و آنرا در توان خود نمي‌دانند تا اينکه مردم به حضور رسول الله ص مي‌رسند و از او استغاثه مي‌نمايند. دليل بر عدم شرك است، حال به من بگو در مورد اين حديث چه نظري داري؟

عبدالله: ظاهراً تو مسائل را به خوبي درک نکرده‌اي و آنها را با هم خَلط نموده‌اي. من گفتم استغاثه به موجود زنده و حاضر آنهم در چيزي که در حيطه توان و اختيارات اوست اشکالي ندارد، همانطور که در قرآن هم آمده: ﱹ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﱸ. (القصص:15). «آن كه از پيروان او بود در برابر دشمنش از وى تقاضاى كمك نمود». و همانطور که انسان در ميدان جنگ، در چيزي که در توان و قدرت همرزمانش است از آنان استغاثه و استعانت مي‌طلبد. ما استغاثه و استعانه را از مردگان و يا افرادي که از ما غائب هستند و نيز استغاثه را در مورد چيزهائي که در توان آنان نيست و فقط خدا قادر به انجام آنها مي‌باشد نادرست دانسته و آنرا حرام مي‌دانيم. مردم هم در روز قيامت از پيامبران ‡ مي‌خواهند که دعا به درگاه خداوندي برند تا شايد مردم از عذاب آن روز بزرگ رهايي يابند و اين امر، يعني رفتن به نزد فردي صالح و پرهيزکار و خواستنِ از او و اينکه براى ما به درگاه خداوندي دعا نمايد، امريست جائز، همانطور که صحابه ن در زمان حيات مبارک رسول الله ص نيز همچنين کارى مي‌کردند اما بعد از فوت رسول الله ص، هرگز بر سر قبر ايشان نرفته و از او استغاثه ننمودند و بر همين اساس سلف صالح نيز دعا نمودن در جوار قبور و شفيع قراردادن صاحبان آنها را جائز ندانسته‌اند.

عبدالنبي: خوب حالا به داستان ابراهيم ؛ نگاهي بياندازيم. وقتي که کفار او را به سمت آتش بزرگ پرتاب نمودند، در هوا، جبرئيل بر ابراهيم ؛ ظاهر شد و از او پرسيد که آيا نياز و حاجتي دارد تا او آنرا برآورده نمايد. ابراهيم ؛ از جبرئيل هيچ درخواستي ننمود. پس اگر به اعتقاد شما، استغاثه از فرشتگان نيز حرام است و شرک محسوب مي‌شود، چرا جبرئيل ؛ بر ابراهيم ظاهر شد و به او آن پيشنهاد را داد؟

عبدالله: اين حرف هم مثل همان حديث اسامه است. از طرف ديگر اين روايت هم چندان درست نيست، و بر فرض صحّت اين روايت، بايد گفت جبرئيل ؛ بر ابراهيم ؛ ظاهر شد تا به او کمک کند؛ زيرا همانطور که قرآن مي‌فرمايد او ﱹﭦﭧﭨﱸ. (النجم:5) «آن كس كه قدرت عظيمى دارد (جبرئيل امين ؛) او را تعليم داده است». و در این صورت اگر خدا به او اجازه دهد، در توانش بود که آتش ابراهيم و کوهها و دشتهاي اطراف آنرا در چشم بهم زدنى به هر سو که خواهد بيافکند و هيچ چيزي نمي‌توانست مانع او در اين کار شود. اين حالت مثل وضعيتي است که در آن يک مرد ثروتمند به مردي فقير و بي‌پناه برخورد مي‌کند و به او پيشنهاد کمک و مساعدت مي‌دهد. اما ابراهيم ؛ پيشنهاد جبرئيل ؛ را نپذيرفت تا فقط زير بار منّت خالق رود و منتظر خواست و ارادة پروردگار خود شد. دوست من مطلب مهمي که بايد اينجا مطرح شود اينست که شرک پيشينيان به چند جهت از شرک اهل زمان ما خفيف‌تر و سبک‌تر بود:

اول: آنان فقط در حالت رفاه و آسايش و قدرت و امنيت به خدا شرک مي‌بستند و در موقع بلا و مصيبت ايمانشان را خالص و بدون شرک مي‌کردند، تنها از خدا کمک خواسته و معبودها و پيشوايان خود را از ياد مي‌بردند. خداوند در اين خصوص چنين مي‌فرمايد: ﱹﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲﱸ. (العنكبوت:65). «هنگامى كه بر سوار بر كشتى شوند، خدا را با اخلاص مى‏خوانند (و غير او را فراموش مى‏كنند); اما هنگامى كه خدا آنان را به خشكى رساند و نجات داد، باز مشرك مى‏شوند».

يا آنجا که مي‌فرمايد: ﱹﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧﱸ. (لقمان:32). «و هنگامى كه (در سفر دريا) موجى همچون ابرها و کوهها آنان را بپوشاند (و بالا رود و بالاى سرشان قرار گيرد)، خدا را با اخلاص مى‏خوانند; اما وقتى آنها را به خشكى رساند و نجات داد، بعضى راه اعتدال را پيش مى‏گيرند (و به ايمان خود وفادار مى‏مانند، در حالى كه بعضى ديگر فراموش كرده و راه كفر را در پيش مى‏گيرند); ولى آيات ما را هيچ كس جز پيمان‏شكنان ناسپاس انكار نمى‏كنند!».

اما مشرکان زمان ما در هر حال، در رفاه و آسايش يا در مصيبت و بلا، از غير خدا نيز مدد مي‌جويند و به او استعانت مي‌کنند، مثلاً در هنگام بروز حادثه و مشکلي، نام پيامبران و صالحاني چون پيامبر اسلام ص، حسين وعبدالقادر گيلانى و.... را بر زبان مي‌آورند.

دوم: مشرکان زمان رسول الله ص و قبل از ايشان، در کنار عبادت خداوند، فقط صالحان و مقربان درگاه چون پيامبران و فرشتگان و يا حداقل موجوداتي چون سنگ و چوب که هرگز در برابر خداوند دچار عصيان و گناهي نشده‌اند را عبادت و پرستش مي‌کردند اما مشرکان اين زمان از خوب و بد، صالح و فاسق، استعانت و استغاثه مي‌جويند ولو با چشم خود فسق و فجور آنان را ببينند. سوم: شرک پيشينيان فقط در الوهيت و عبوديت بود و هرگز غير خدا را در ربوبيت شريک او قرار نمي‌دادند اما مشرکان اين روزگار، شرک را تا آنجا رسانيده‌اند که در ربوبيت هم براي خداوند شريک مي‌تراشند، مثلاً طبيعت را عامل به دنيا آمدن يا مردن مي‌دانند و امثال اين تفکرات شرک‌آميز بسيار است و هيچ کس دقّت و تأملي در اينگونه افکار نمي‌کند تا از اين نوع لغزشها ايمن و مصون بمانند. نکته مهم ديگري که بايد به تو بگويم اينست: پس سخن را با آنچه كه گذشت دربارة مسألة عظيمي بپايان مي‌رسانيم، آنهم این است که هيچ اختلافي در اينكه توحيد بايد با گفتار زبان و كردار اعضا و تصديق قلب باشد، نيست، پس اگر در يكي از آنها اختلاف شود آن شخص توحيد و مفهوم آنرا بداند و به آن عمل نکند، کافر معاند و ستيزه‌جو است چون فرعون و ابليس. در اين رابطه لازم به ذکر است که مردمان بسياري هستند که حقّ را مي‌شناسند اما به دلائل گوناگوني چون جوّ حاکم بر جامعه و محيط آنان، کسب منافع و يا ترس از ضرر و زيان، به حق عمل نمي‌کنند، حال آنکه بايد دانست غالب صناديد و رؤساي کفر و شرک، خود، حق را مي‌شناسند اما به خاطر دست يازيدن به جيفه و متاع فناپذير دنيا، از آن صرف‌نظر کرده و راه باطل را در پيش مي‌گيرند و براي اين عملکرد خود توجيهات متعددي نيز مي‌آورند. قرآن در مورد اين قبيل افراد مي‌گويد: ﱹﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﱸ. (المنافقون:2).

«آنها سوگندهايشان را سپر ساخته‌اند، تا مردم را از راه خدا باز دارند، آنها كارهاي بسيار بدي انجام مي‌دهند».

و هركس ظاهراً به توحيد عمل كند در حاليكه آنرا درك نمي‌کند و معتقد به آن نيست او منافق است، و منافق از كافر بدتر و شرش بيشتر است، خداوند مي‌فرمايد: ﱹﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﱸ. (النساء:145). «منافقان در پايين‏ترين دركات دوزخ قرار دارند; و هرگز ياورى براى آنها نخواهى يافت».

اين مسأله ايست که متأسفانه در روزگار ما در ميان مردم رواج دارد و از گفتار و رفتار آنان آشکار مي‌شود. گروهي حق را مي‌دانند اما قارون‌وار، از ترس اينکه مبادا متحمل زيان و ضرري شوند، بدان عمل نمي‌کنند. گروهي ديگر چون هامان و فرعون، به خاطر حفظ جاه و مقام خود از عمل به حقّ سرباز مي‌زنند و گروهي نيز حقّ را انکار مي‌کنند اما به خاطر در امان ماندن و يا دست يافتن به سود و منفعتي، به صورت ظاهري بدان عمل مي‌کنند. حال دوست من، لازم مي‌آيد در دو آيه تأمل و دقّت بيشتري نمود. آية اول اينست: ﱹﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﱸ. (التوبه:66). «(بگو:) عذر خواهى نكنيد (كه بيهوده است; چرا كه) شما پس از ايمان آوردن، كافر شديد». در اين آيه، خداوند، تني چند از صحابه‌اي را که در جنگ تبوک با رسول الله ص به کارزار و ميدان آمده بود به خاطر بر زبان آوردن کلماتي کفرآميز آنهم به قصد مزاح و خنده، تکفير نموده است. حال بايد دانست حکم آناني که به جدّيت و از روي عمد و نيت کفر مي‌گويند يا به خاطر سود و زيان متاع دنيا به کفر روي مي‌آورند چيست؟ اينان همانهايي هستند که فريب شيطان را مي‌خورند و به سخنان او عمل مي‌کنند: ﱹﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﱸ. (البقره:268).

«شيطان، شما را (به هنگام انفاق،) وعدة فقر و تهيدستى مى‏دهد; و به فحشا (و زشتيها) امر مى‏كند». از بيم و هراسهايي که او در درونشان مي‌افکند به خود مي‌لرزند: ﱹﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﱸ. (آل عمران:175). «اين فقط شيطان است که پيروان خود را مي‌ترساند».

آنان را با لطف و فضل بي‌منتهاي خداوند كارى نيست: ﱹﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﱸ . (البقره:268). «ولى خداوند وعدة «آمرزش‏» و «فزونى‏» به شما مى‏دهد». آن کوردلان را از خشم و انتقام پروردگارشان ترس و باکي به دلهاي سياهشان نيست: ﱹﭧﭨ ﭩ ﱸ. (آل عمران:175). «پس از آنها نترسيد! و تنها از من بترسيد». حال خوب بيانديشيم با اين اوصاف و احوال، آيا بايد آنان را اوليا و دوستان خدا خواند، يا دوستان و پيروان شيطان لعين؟

آية دومي که بايد در آن تدبّر و تأمّل بيشتر نمود اين است: ﱹﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﱸ.(النحل: 106). «كسانى كه بعد از ايمان كافر شوند ـ بجز آنها كه تحت فشار واقع شده‏اند در حالى كه قلبشان آرام و با ايمان است ـ آرى، آنها كه سينه خود را براى پذيرش كفر گشوده‏اند، غضب خدا بر آنهاست; و عذاب عظيمى در انتظارشان!».

بنابراين آيه تنها کفرى که صاحب آن مجبور به گفتن آنست کفر نمي‌داند، اما بر زبان آوردن آن در شرايط ترس، طمع، مدارا با مردم، عشق به وطن و قوم و خويش، حبّ مال و مقام و يا ارتکاب آن از روي مزاح، کفر محسوب مي‌شود. آيه اين را بيان مي‌دارد که انسان در مورد گفتار خود مورد اجبار و فشار قرار مي‌گيرد و قلب و اعتقاداتش مصون از اين اجبار است بنابراين تنها مورد استثنايي که بر زبان آوردن کفر، کفر محسوب نمي‌شود همان حالت اجبار و فشار است اما ديگر وضعيتهايي که ذکر شد، از اين مورد جدا هستند زيرا هم گفتار و هم پندار فرد در اختيار خود اوست. همچنين قرآن در اين زمينه باز مي‌فرمايد: ﱹ ﮖﮗﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠﮡﮢ ﱸ . (النحل:107). «اين به خاطر آن است كه زندگى دنيا (و پست را) بر آخرت ترجيح دادند; و خداوند افراد كافر و بى‏ايمان را هدايت نمى‏كند». اين آيه به صراحت بيان مي‌کند عذاب و عقاب خداوند به خاطر باور و اعتقاد، جهل، نفرت داشتن از دين و يا دوست داشتن کفر، انسان را در بر نمي‌گيرد، بلکه آنچه که انسان را به سوي خشم و انتقام خدا مي‌کشاند ميل او به دنيا و متاع آن است. امري که انسان ضعيف النفس را وادار مي‌کند آنرا بر دين و حق ترجيح دهد. حال اى دوست من از تو مي‌پرسم آيا ديگر وقت آن نشده که به درگاه پروردگارت رو آورده و از کردار و پندار گذشتة خود بازگردي؟ زيرا اين مسأله‌اي که ما در مورد آن بحث نموديم مسأله‌ايست بسيار مهم و سرنوشت ساز که به تعقل و تأمّل زيادي نياز دارد.

عبدالنبي: توبه مي‌کنم و از خداوند استغفار مي‌نمايم، ايمان مي‌آورم که غير از خداوند هيچ معبودى كه لیاقت پرستش و عبوديت داشته باشد وجود ندارد و شهادت مي‌دهم که محمّد ص پيامبر و پيام‌آور است. از هر آنچه که غير خداست و آنرا عبادت و اطاعت مي‌کردم خود را مبرّا کرده و از درگاه خداوند بخشايش و عفو او را خواستارم و از او مي‌خواهم مرا مشمول لطف و رحمت خويش قرار دهد. از او مي‌خواهم که مرا بر شاهراه توحيد و باور راستين، ثابت قدم نمايد و مرا از پندارهاي ناصواب پيشين مصون دارد. از اين پس من نام خود را به (عبدالرحمن) تغيير مي‌دهم. دوست من! از خداوند منان مي‌خواهم به خاطر اين نصايح و ارشادات صادقانه و دوستانه‌اي که بر من عرضه داشتي به تو اجر و پاداشي نيکو عطا فرمايد که مرا از آن افکار و پندارهاي باطل و هلاك‌كننده نجات دادي. دوست من به عنوان آخرين درخواست از تو مي‌خواهم چند مورد از اموري را که بايد از آن پرهيز نمود تا موحدى خالص باشم، فهرست‌وار برايم بازگو.

عبدالله: ايرادي ندارد به تو خواهم گفت. دوست من خوب به حرفهايم گوش کن.

🟏 از اين پرهيز کن که در دام متشابهات و امور اختلاف برانگيزي که در قرآن و سنت وجود دارند بيافتي و در اين نوع مسائل از فتنه‌انگيزاني که به قول خودشان قصد و نيتي جز تأويل آنها ندارند تبعيت نکن؛ زيرا متشابهات را کسى جز خدا دانش و حکمت و تأويل آنها نمي‌داند. نسبت به اين امور بايد بمانند مؤمناني که ايماني راسخ و خلل‌ناپذير دارند رفتار نمود و اعلان کرد: ﱹ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢﯣﯤ ﱸ. (آل عمران:7). «ما به همه آن ايمان آورديم; همه از طرف پروردگار ماست». حال به چند حديث پيامبر اکرم ص که با اين مسأله در ارتباط است گوش کن: **«دَعْ مَا يَرِيبُكَ إِلَى مَا لا يَرِيبُكَ» أحمد والترمذي،** در آنچه که دچار شک و ترديدي خود را دور نگه دار و به آنچه که به آن يقين داري بپرداز. **« فَمَنِ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ » متفق عليه،** هر کس خود را از شبهات دين حفظ کند ايمان و آبرويش را حفظ نموده و هر کس گرفتار شبهات دين گردد به محرّمات مبتلا مي‌شود. **« وَالإثْمُ مَا حَاكَ فِي صَدْرِكَ وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلِعَ عَلَيْهِ النَّاسُ » مسلم،** و گناه ناراحتى است كه در دل پديد مى آيد و دوست ندارى مردم از آن آگاه شوند. **«اسْتَفْتِ قَلْبَكَ وَاسْتَفْتِ نَفْسَكَ ـ ثَلاثَ مَرَّاتٍ ـ الْبِرُّ مَا اطْمَأَنَّتْ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَالإثْمُ مَا حَاكَ فِي النَّفْسِ وَتَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَإِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَأَفْتَوْكَ ».** از دلت و نفست بپرس! ـ آنرا سه بار تكرار كرد ـ نيكوكارى چيزى است كه روح به سوى آن آرام گيرد، و دل بر آن آسوده شود، و گناه چيزى است كه در دل خارشى پديد آورد، و در سينه شك و ترديد ايجاد كند. اگر همه مردم بر خلاف احساس درون قلب تو فتوا دهند، تو به آن فتوا اعتماد مكن.

🟏 از تبعيت و دنباله ‌روي هوي و هوس پرهيز کن. قرآن در مورد چنين افرادي مي‌گويد: ﱹﯮ ﯯ ﯰ ﯱﯲ ﱸ. (الفرقان:43). «آيا ديدى كسى را كه هواى نفسش را معبود خود برگزيده است؟!».

🟏 از تعصب داشتن نسبت به انسانها و افکاري که پيشينيان و گذشتگان ما بر آن پندارها بوده‌اند بايد پرهيز نمود؛ زيرا اين تعصب مانع رسيدن فرد به حقيقت مي‌شود. حقيقت، گمشده‌ي مؤمنان است که هر جا آنرا يافتند، آنان را به آن شايسته‌تر است تا ديگران: ﱹ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﱸ.(البقره:170). «و هنگامى كه به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل كرده است، پيروى كنيد!» مى‏گويند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن يافتيم، پيروى مى‏نماييم» آيا اگر پدران آنها، چيزى نمى‏فهميدند و هدايت نيافتند (باز از آنها پيروى خواهند كرد)؟!».

🟏 از اينکه خود را مانند کفار نمايي بپرهيز که آن سرآغاز همه بلاياست: **« مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ » أبو داود.** هر که به قومى (نژادى، جامعه‌اى، طبقه‌اى، مسلكى، گروهى و...) تشبه جست و آداب و عادات و رسومات آنها را تقليد كرد و كارى نمود كه مانند آنها گردد و مانند آنها جلوه كند، از آنها و وابسته به آنهاست.

🟏 بر غير خداوند توکل و اعتماد نکن: ﱹﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﱸ. (الطلاق:3). «و هركس بر خداوند توكل كند (و كار خود را به او واگذارد خدا) كفايت امرش را مي‌كند».

🟏 از مخلوقي که تو را به معصيت خالق مي‌خواند اطاعت نکن: **« لاَ طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الخَالِقْ ».**

🟏 از سوءظن نسبت به پروردگار بپرهيز: **« أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي » متفق عليه.** من [خداوند متعال] نسبت به بنده‌ام همچنانم که او نسبت به من گمان مي‌كند.

🟏 از هر نوع حلقه و نخي که براي دفع بلا يا رفع آن بر دست مي‌بندند پرهيز کن.

🟏 از دعاها و نوشته‌ها و يا ابزارهايي که براي دفع نظر بکار مي‌بندند بپرهيز. **« مَنْ تَعَلَّقَ شَيْئًا وُكِلَ إِلَيْهِ » أحمد والترمذي.** هر کس چيزي را [براي دفع بلا و نظر] به خود آويزد، [از حفاظت خدا محروم و] بدان چيز محول گردد.

🟏 نبايد به سنگها، درختان و بناها و ساختمانها و قبرها تبرّک جست.

🟏 از فال بد زدن و بديمن دانستن چيزها بپرهيز: **« الطِّيَرَةُ شِرْكٌ، الطِّيَرَةُ شِرْكٌ » ثَلاثًا. أحمد وأبوداود.** فال بد زدن شرک است، فال بد زدن شرک است، فال بد زدن شرک است.

🟏 کار ساحران و اخترشناساني را که ادعا مي‌کنند به غيب آگاه و در روزنامه‌ها بُرجها وماههاي سال را چاپ مي‌کنند و تبليغ مي‌کنند که از طريق اين برجها و ماهها، سعادت و شقاوت انسانها را مي‌دانيد باور نکنيد که اعتقاد به این کار شرک است.

🟏 از نسبت دادن بارش باران به ستارگان فصلها پرهيز کن و آنرا فقط فقط به خدا نسبت ده که در غير اينصورت دچار شرک شده‌اي.

🟏 از سوگند خوردن به غير خدا بپرهيز که شرک است: **« مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ » أحمد وأبو داود.** هر کس به غير خدا سوگند خورد کافر يا مشرک شده است. ماند سوگند خوردن به محمد ص، (يا به على ) و يا به امانت، يا به ناموس، يا به ذمت، يا به زندگي.

🟏 از دشنام دادن به روزگار، باد، خورشيد، سرما يا گرما بپرهيز که آن در واقع دشنام دادن به خالق آنهاست.

🟏 هرگاه دچار بلا و مصيبتي شده از بکار بردن کلمه (اگر) پرهيز کن که آن راه را به روي وسوسه‌هاي شيطان باز مي‌کند. در عوض اين را بگو: اين امر، تقدير خدا بود. او هر آنچه خواهد انجام دهد.

🟏 بر سر مزار و قبر پيامبران ‡ و صالحان، مسجد بنا نکن زيرا که نمازخواندن در چنين مساجدي روا نيست در صحيحين از عائشه ك روايت شده که پيامبر اکرم ص در حال احتضار فرمودند: **« لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا».** خداوند، يهوديان و مسيحيان را لعنت کند که بر قبور پيامرانشان مسجد ساختند از اين كارشان برحذر داشت. عائشه ك فرموده است: اگر اين سخن رسول الله ص نمي‌بود صحابه ن بر مزار ايشان بنا و ساختمان مي‌ساختند و قبر ايشان را برجسته مي‌کردند متفق عليه. نيز در حديثي ديگر پيامبر ص چنين فرمودند: **« إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوْا يَتْخِذُوِنَ قُبُوْرَ أَنْبيَائِهِمْ وَصَالِحِيْهِمْ مَسَاجِدَ، فَلا تَتَّخِذُوْا القُبُوْرِ مَسَاجِدَ فِإِنِّيْ أَنْهَاكُمْ عَنْ ذَلِك » أبوعوانة.**

پيروان اديان قبل از شما، بر قبر و مزار پيامبران و نيکانشان مسجد بنا مي‌کردند، اما شما اينکار نکنيد که من شما را از اين کار نهي مي‌نمايم.

🟏 احاديثي را که از رسول الله ص در مورد تأييد توسل به ايشان و صالحان روايت شده باور مکن که آن احاديث را ديگران وضع کرده و به دروغ به پيامبر نسبت داده‌اند. از اين ميان مي‌توان به احاديث ذيل اشاره نمود: **« توسلوا بجاهي، فإن جاهي عند الله عظيم».** به جاه و منزلت من توسل جوييد که منزلت من نزد خدا بسيار والاست. **« إذا أعيتكم الأمور فعليكم بأهل القبور ».** هرگاه مشکلات بر شما فائق آمدند به اهل قبور متوسل شويد. **« إن الله يوكل ملكاً على قبر كل ولي يقضي حوائج الناس ».** خداوند بر مزار هر کدام از اولياء فرشته‌اى را مسؤول برآورده کردن نيازهاي مردم کرده است. **« لو أحسن أحدكم ظنه بحجر نفعه ».**

هرکس نسبت به سنگى هم حسن ظنّ داشته باشد آن سنگ نيز به او نفع مي‌رساند.

🟏 از بر پا کردن مراسمهايي چون ميلاد پيامبر ص، شب معراج، شب نيمه شعبان و امثال آن پرهيز کن زيرا اين امور نو و جديدند و دليل شرعي از طرف پيامبر ص بر آنان قرار ندارد وقتي صحابه ن که بيشتر از ما به رسول الله ص عشق مي‌ورزيدند حريص‌تر و فراتر از ما بر اعمال نيک و خير حريص بودند، بدين اعمال نمي‌پرداختند، بي‌شک اگر در اين اعمال خير بود، آنان از ما سبقت مي‌جستند.

# شهادت به لا إله إلا الله

در روايتي آمده است: **« أنَّ مفتاح الجنة لا إله إلاَّ الله ».** «لا إله إلاَّ الله كليد بهشت است».

اما در اينجا اين پرسش پيش مي‌آيد كه چنانچه هر كس آنرا گفت استحقاق آن را پيدا مي‌كند كه درِ بهشت بر روي او گشوده شود؟ به وهب بن منبه : گفته شد: مگر لا إله إلاَّ الله كليد ورود به بهشت نيست؟

گفت: چرا، هست. اما هيچ كليدي بدون دندانه نيست اگر از كليد دندانه داراي استفاده نمايي درِ آن به رويت گشوده مي‌شود، در غير اين صورت آن در باز نمي‌گردد.

از رسول الله ص احاديث بسياري روايت شده كه در مجموع دندانه‌هاي اين كليد را مشخص مي‌كنند، مانند اين فرموده ايشان كه: **« من قال: لا إله إلاَّ الله مخلصًا...»، « مستيقناً بها قلبه...».** « هر كس صادقانه و مخلصانه لا اله الا الله را بگويد...، «قلبش بدان يقين داشته باشد».

بدين معني كه اين احاديث و امثال آنها درِ ورود به بهشت خداوند را به شناخت معني (لا إله إلاَّ الله) و استوار و ثابت قدم باقي ماندن بر آن تا دم مرگ و تسليم در برابر مقتضاي آن مشروط نموده⁭اند.

علما از مجموعه⁭ي آن دلايل شروطي را برداشت کرده⁭اند كه به حد كافي بايد وجود داشته باشند، و در عين حال موانع مرتفع شوند، تا (لا إله إلاَّ الله) كليد بهشت بگردد و براي اهل آن سودمند واقع شود؛ آن شروط در واقع دندانه‌هاي همان كليد هستند كه عبارتند از:

**1 علم:** هر كلمه‏اي داراي معني خاص خويش است، لازم معني لا إله إلاَّ الله اين است كه: الوهيت را از غير خداوند نفي، و آن را براي او اثبات مي‌نمايد, يعني هيچ معبود حقيقي و راستيني به غير از خداوند وجود ندارد. خداوند مي‌فرمايد: ﱹ ﯩﯪﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﱸ. (الزخرف:86). «مگر آنها كه شهادت به حق داده‏اند و بخوبى آگاهند». رسول الله ص فرموده⁭اند: **« مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ اللهَ دَخَلَ الْجَنَّةَ» مسلم.** «كسي كه بداند هيچ معبود بحق غير از خداوند وجود ندارد و در آن حال بميرد، به بهشت مي‌رود».

**2 يقين:** بدين معني كه به معني و مقتضاي آن يقين داشته باشي، زيرا معناي آن به هيچ وجه شك و ظن و دودلي و گمان بردار نيست، بلكه بايد بر پايه يقين قاطع و جازم باشد.

خداوند متعال در مقام بيان اوصاف اهل ايمان مي‌فرمايد: ﱹ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﱸ. (الحجرات:15).

«مؤمنان واقعى تنها كسانى هستند كه به خدا و رسولش ايمان آورده‏اند، سپس هرگز شك و ترديدى به خود راه نداده و با اموال و جانهاى خود در راه خدا جهاد كرده‏اند;آنها راستگويانند».

تلفظ به آن به تنهايي كافي نيست، بلكه بايد يقين قلبي وجود داشته باشد، اگر يقين قلبي حاصل نشود، تلفظ به آن نفاق محض است، زيرا رسول الله ص فرموده‏اند: **« أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللهُ لا يَلْقَى اللَّهَ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا إِلاَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ » مسلم.** گواهى مي‌دهم كه هيچ معبودى بحق غير از خداوند وجود ندارد و به حقيقت من پيامبر خداوندم. هيچكس نيست كه به حضور خداوند برسد، و در اين مورد شك و دودلي نداشته باشد، مگر آنكه به بهشت وارد مي‌شود.

**3 قبول:** هرگاه علم و يقين پيدا كردي بايد آن علم يقيني پيامد خاص خود را داشته باشد، و اين از راه پذيرش قلبي و زباني مقتضاي اين جمله حاصل مي‌شود، هر كس نداي توحيد را رد كند و آن را نپذيرد، كافر است، فرق نمي‌كند كه آن نپذيرفتن از روي تكبر، عناد و حق ناپذيري باشد يا حسادت.

خداوند متعال در مورد كفاري كه از روي تكبر و خود خواهي حاضر به پذيرفتن آن نشدند مي‌فرمايد: ﱹﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﱸ. (الصافات:35). «چرا كه وقتى به آنها گفته مى‏شد: «معبودى بحق جز خدا وجود ندارد»، تكبر و سركشى مى‏كردند».

4 **التزام:** به لوازم توحيد، انقياد و التزام تام و تمام بايد داشت. اين محك و معيار حقيقي و مظهر عملي ايمان است، و اين به وسيله عمل به شريعت خداوند و ترك آنچه از آن نهي فرموده تحقق پيدا مي⁭نمايد. همانگونه كه خداوند متعال مي‌فرمايد: ﱹﮉﮊﮋﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓﮕﮖﮗﮘ ﱸ. (لقمان:22). «كسى كه روى خود را تسليم خدا كند در حالى كه نيكوكار باشد، به دستگيره محكمى چنگ زده (و به تكيه‏گاه مطمئنى تكيه كرده است); و عاقبت همه كارها به سوى خداست». اين به معني التزام و فرمانبردادرى كامل است.

5 **صدق:** صداقت در گفتن آن، صداقتي كه در نقطه مقابل كذب و دروغ قرار دارد. زيرا هر كس تنها آن را بر زبان بياورد و از دل آن را دروغ بشمارد، منافق محسوب مي‌شود. دليل آن اين فرموده خداوند در مذمت منافقين است كه: ﱹ ﭸﭹﭺﭻﭼﭽﭾ ﱸ. (الفتح:11). «آنها به زبان خود چيزى مى‏گويند كه در دل ندارند».

6 **محبت:** انسان مومن اين كلمه را دوست مي‌دارد، و به عمل كردن به آن محبت و عشق مي‌ورزد و كساني كه به آن عمل مي‌نمايند نيز دوست مي‌دارد. نشانه محبت و عشق انسان به پروردگار خويش اين است كه آنچه را خداوند دوست مي‌دارد مقدم بدارد، هر چند با هواي درونش سازگاري نداشته باشد، و با دوستداران خداوند و پيامبر ص دوستي كند، با دشمنان آنان از در دشمني درآيد، از پيامبر ص تبعيت نمايد، و بر راه او تاسى كند و مسير هدايتش را در پيش گيرد.

**7 اخلاص:** بدين صورت كه هدف او از گفتن آن تنها كسب رضايت خداوند باشد و بس. خداوند مي‌فرمايد: ﱹﮘﮙﮚﮛﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﱸ. (البينه:5). «و به آنها دستورى داده نشده بود جز اينكه خدا را بپرستند در حالى كه دين خود را براى او خالص كنند، و از شرك به توحيد بازگردند». رسول الله ص مي‌فرمايد: **« فَإِنَّ اللهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلاَّ اللهَ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ الله».** كسي كه تنها بخاطر كسب رضايت خداوند لا إله إلاَّ الله را بر زبان بياورد، خداوند آتش دوزخ را بر او حرام مي‌گرداند.

# با تحقق كامل اين شروط، بايد براي اقامه كلمة توحيد تلاش كرد و بر آن تا پايان عمر استوار و ثابت قدم ماند.

# شهادت به رسالت محمد ص

مردگان در قبر خويش بازخواست مي‌شوند، و در سه مورد از آنان پرسش مي‌شود. چنانچه به آنها پاسخ صحيح دادند نجات پيدا مي‌كنند، و در صورتي كه نتوانند به آنها پاسخ بدهند هلاك مي‌گردند، يكي از آن پرسش‌ها اين است كه: پيامبرت چه كسي بوده است؟

تنها كساني كه خداوند در دنيا آنان را به تحقق شروط آن توفيق داده، و ايشان را در قبرشان ثابت قدم نموده، و الهامشان فرموده، مي‌توانند به آن پاسخ بدهند، و در آخرت به ايشان سود مي‌رساند، روزي كه مال و فرزندان سودى نمى‏بخشد. آن شروط عبارتند از:

**1 اطاعت از اوامر پيامبر خدا, محمد** ص**:** زيرا خداوند متعال ما را به اطاعت و تبعيت از او دستور فرموده است: ﱹ ﭑﭒﭓﭔ ﭕ ﭖﭗﱸ. (النساء:80).

«كسى كه از پيامبر اطاعت كند، خدا را اطاعت كرده است».

وارد شدن كامل به بهشت با اطاعت كامل او در ارتباط است، زيرا مي‌فرمايد: **« كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلا مَنْ أَبَى، قَالُوا: يَا رَسُولَ الله: وَمَنْ يَأْبَى؟ قَالَ: مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى».** « همه⁭ي امتم وارد بهشت مي⁭شود بجز کساني که سرپيچي کنند, اصحاب گفتند: چه کساني سرپيچي مي⁭کنند؟ فرمود: هركس مرا اطاعت كند به بهشت مي‌رود و هركس مرا نافرماني كند، سركشي نموده است».

هركس دوستدار رسول الله ص است بايد از او اطاعت كند، زيرا اطاعت ثمره و حاصل محبت است، و هر كس مدعي محبت خداوند باشد و در عين حال از او اطاعت ننمايد، در ادعاي خود دروغ مي‌گويد.

**2 تصديق آنچه او از آنها خبر داده است:** هر كس بر اثر كشش نفساني و هواي دروني خود، چيزي را كه صحت آن از رسول خدا به اثبات رسيده انكار كند، در واقع خداوند و پيامبرش را مورد تكذيب قرار داده است، زيرا رسول الله ص از انحراف و خطا و دروغ پاك است. خداوند متعال فرموده: ﱹ+ﭜﭝﭞ ﱸ. (النجم:3). «و هرگز از روى هواى نفس سخن نمى‏گويد».

**3**  **اجتناب از آنچه او از آنها نهي نموده:** از شرك ـ كه بزرگترين گناه است گرفته تا گناهان كبيره و نابود كننده و گناهان صغيره و ناپسند به همان ميزان ـ كه كسي پيامبر ص را دوست مي‌دارد بر ايمانش افزوده مي‌شود، و هرگاه ايمانش افزايش يابد خداوند كارهاي نيك را برايش محبوب مي‌گرداند، و كفر و انحراف و نافرماني را برايش ناپسند مي‌شمارد.

**4 عبادت بر پايه سنت:** بدين معني كه خداوند را همانگونه عبادت نمايد كه پيامبرش ص آن را مقرر فرموده است، زيرا عبادت از طرف خداوند معين شده است و اجتهاد و زياد و كم كردن بدون دليل شرعي در آن جايز نيست.

**خلاصه كلام اينكه:** بدان كه محبت پيامبر ص واجب و ضروري است، و اين محبت تنها محبتي لفظي و تنها نيست، بلكه لازم است انسان ايماندار، پيامبر را از همه چيز حتي از خودش بيشتر دوست داشته باشد.

هرگاه كسي چيزي را دوست داشته باشد او را ترجيح می‌دهد و روش و منش او را مهم می‌شمارد. و كسي كه در ادعاي محبت پيامبر ص صادق باشد نشانه اين محبت در او نمايان می‌شود، و اولين نشانه آن اقتدا به او، و به كارگيري روش و سنت او، و پيروي از اقوال و افعال اوست.

و همچنين از اموري كه او نهي كرده دوري می‌نمايد، و روش و سيره‌ي او را در سختي و آسايش، و در حال بانشاطي و بي حالي عملي می‌نمايد، چرا كه اطاعت و فرمانبرداري ثمره و نتيجه محبت است، و بدون آنها ادعاي محبت دروغي بيش نيست. و از نشانه‌هاي محبت پيامبر عبارتند از:

**1-** ياد كردن زياد او، و فرستادن صلوات بر او، چون هر كس كه چيزي را زياد دوست داشته باشد زياد به ياد اوست.

**2-** شوق داشتن به ديدار او، چرا كه هر عاشقي مشتاق ديدار معشوق خود است.

**3-** تعظيم و تكريم او و محترم داشتن او هنگام ذكر نامش، اسحاق گفت كه: ياران پيامبر ص پس از او هر گاه او را ياد می‌كردند با تواضع و فروتني از او ياد می‌كردند، و (از فرط محبت) تنشان می‌لرزيد و می‌گريستند.

**4-** از هر آنچه كه خدا و پيامبر ص زشت و ناپسند می‌دارند متنفر باشد، و با دشمنان پيامبر ص دشمن باشد، و از مخالفت با سنتش خودداري نمايد، و از بدعت و نوآوري در دينش خودداري كند، و با كفار و مشركين و بدعت‌گذاران در دين دشمن باشد.

**5-** محبت و دوست داشتن كساني كه پيامبر ص آنها را دوست می‌داشت، از جمله خانواده و آل بيت پيامبر، و همسرانش، و اصحابش از مهاجرين و انصار، و دشمني با كساني كه با آنان دشمني می‌ورزند، و كينه نسبت به كساني كه كينه آنان را در دل دارند و آنان را دشنام می‌دهند.

**6-** اقتدا به او در اخلاق و بزرگواري، چرا كه او از نظر اخلاق بزرگترين و گرامی‌ترين مردم بود تا جايی‌كه عايشه ام المؤمنين ك گفت: اخلاق رسول الله ص قرآني بود. يعني او خود را ملزم كرده بود كه كاري نكند مگر آنچه مطابق قرآن است.

پيامبر ص شجاع‌ترين مردم، و در هنگام سختي و شدائد جنگها دلاورترين آنها بود. او گرامی‌ترين و بخشنده‌ترين مردم بود، و در رمضان بيشتر از همه وقت اهل كرم و بخشش بود. او از همه دلسوزتر و همواره نصيحت‌گر مردم بود. بردبارترين و شكيباترين مردم بود، و هيچگاه به خاطر خودش از كسي انتقام نمی‌گرفت.

با اين حال در اجراي فرامين الهي از همه سختگيرتر بود. متواضع‌ترين و با وقارترين انسانها بود، و با حياتر از دوشيزه‌اى كه هنوز ازدواج نكرده، بود. در رفتار با خانواده‌اش بهترين و مهربانترين فرد بود، و بسيار به مهرباني و خوش خلقي حريص بود.

خداوندا بر او و آل و همسران و يارانش و پيروان او، و هر كسي كه تا روز آخرت به نيكي از او پيروي می‌كند درود بفرست. آمين.

اين موارد پاره‌اي از امور بسيار مهم و حساس‌‌اند كه هر كس به همه يا يكي از آنها دچار مي‌شود. اسلام و مسلماني او را نقض مي‌نمايد و عبارتند از:

# نواقض اسلام

🟏 شرك در عبادت خداوند، زيرا قرآن مي‌گويد: ﱹﮢﮣﮤﮥﮦﮧﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯﱸ. (النساء:48و116). «خداوند (هرگز) شرك را نمى‏بخشد! و پايين‏تر از آن را براى هر كس (بخواهد و شايسته بداند) مى‏بخشد».

🟏 هر كس ميان خداوند و خود واسطه‌هايي قرار بدهد، و آنان را به فريادرسي بطلبد، و شفاعت را از ايشان بخواهد، و بر آنها توكل كند، بنابر اجماع و اتفاق علما مشرك مي⁭گردد.

🟏 كسي كه مشركين را كافر نشمارد، و يا در مورد كفر ايشان شك و ترديد داشته باشد، يا مذهب ايشان را صحيح بداند، خود دچار كفر مي⁭گردد.

🟏 هر كس معتقد باشد که تعاليم و راهنمايي غير رسول الله ص، از تعاليم و هدايت او كامل‌تر است، يا حكم ديگري از حكم او بهتر مي⁭باشد، كافر مي⁭گردد.

🟏 هر كسي از چيزي كه رسول الله ص آورده بدش بيايد، هر چند خود به آن عمل كند، دچار كفر مي⁭گردد، زيرا خداوند مي⁭فرمايد: ﱹﯦﯧﯨﯩﯪﯫﯬﯭﱸ. (محمد:9). «اين (ناكامي‌) بخاطر آن است كه از آنچه خداوند (بر محمد ص) نازل كرده كراهت داشتند; از اين رو خدا اعمالشان را تباه و نابود كرد».

🟏 هر كس به چيزي از دين رسول الله ص، يا پاداش و مجازات آن استهزاء كند بنابر اجماع علما كافر مي⁭گردد. زيرا خداوند مي⁭فرمايد: ﱹﮋﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﱸ. (التوبه:65-66). «بگو: آيا خدا و آيات او و پيامبرش را مسخره مى‏كرديد؟! (بگو:) عذر خواهى نكنيد (كه بيهوده است; چرا كه) شما پس از ايمان آوردن، كافر شديد!».

🟏 هر كس سحر و جادوگري كند، همچنين غيب‌گويي و فال‌گيري بنمايد، يا به آن راضي باشد، كافر مي⁭گردد زيرا خداوند مي⁭فرمايد: ﱹﭪﭫﭬﭭﭮﭯﭰﭱﭲﭳﭴﭵﱸ. (البقره:102). «(آن دو، راه سحر كردن را، براى آشنايى با طرز ابطال آن، به مردم ياد مى‏دادند و) به هيچ كس چيزى ياد نمى‏دادند، مگر اينكه از پيش به او مى‏گفتند: ما وسيله آزمايشيم كافر نشو!».

🟏 پشتيباني از مشركين و همكاري با آنها عليه مسلمانان، زيرا خداوند مي⁭فرمايد: ﱹﭟﭠﭡﭢﭣﭤﱸ. (المائده:51). «و كسانى كه از شما با آنان (يهود و نصارى) دوستى كنند، از آنها هستند».

🟏 هر كس بر اين باور باشد كه انساني از اين حق برخوردار است كه از دايرة شريعت پيامبر خارج گردد، كافر مي⁭شود. زيرا خداوند مي⁭فرمايد: ﱹﭯﭰﭱﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺﭻﱸ. (آل عمران:85). «و هر كس جز اسلام (و تسليم در برابر فرمان حق،) آيينى براى خود انتخاب كند، از او پذيرفته نخواهد شد; و او در آخرت، از زيانكاران است».

🟏 رويگرداني از دين خداوند به گونه‌اي كه براي آگاهي و عمل به احكام آن تلاشي صورت ندهد، زيرا خداوند متعال مي⁭فرمايد: ﱹﭛﭜﭝﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﱸ. (السجده:22). « چه كسى ستمكارتر است از آن كس كه آيات پروردگارش به او يادآورى شده و او از آن اعراض كرده است؟! مسلما ما از مجرمان انتقام خواهيم گرفت ».

والله تعالى أعلم وأحكم

وصلى الله على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.